آخرین دور مذاکرات شاه با روزولت، نیمه شب ۱۸ مرداد (۹ اوت) مانند گذشته در درون اتومبیل، و در محوطه کاخ سعدآباد انجام گرفت.

«... ما، در کلیه مسائل اساسی، روش کار و تاکتیک عملیات توافق کردیم. قرار شد فرامین عزل مصدق و نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی نوشته شود و شاه روز بعد آنها را امضا کند، سپس همراه ملکه ثریا، به عنوان استراحت به سواحل دریای خزر پرواز کند و در انتظار نتیجه کار بماند...»[۱]

این آخرین دور مذاکرات شاه و روزولت بود. فرمانده عملیات کودتا، پیش از جدا شدن از شاه، پیامی ساختگی از جانب رییس‌جمهوری آمریکا تسلیم شاه می‌کند، وی انگیزه خود را از این کار بدین شرح بیان کرده است:

«احساس کردم لازم است قبل از جداشدن از شاه، پیام اختصاصی پرزیدنت آیزنهاور را که قرار بود از واشینگتن فرستاده شود ولی فراموش شده بود به شاه اعلام کنم، بدین منظور کلماتی را به نشانهٔ احساس رییس جمهوری به صورت پیام در آورده و گفتم:

«اعلیحضرتا: امروز عصر تلگرافی از واشینگتن داشتم. پرزیدنت آیزنهاور خواسته است که من حامل این پیام برای شما باشم «خداوند یار و یاور اعلیحضرت باشد. اگر پهلوی‌ها و روزولت‌ها نتوانند با کمک یکدیگر این مسأله کوچک را حل کنند، دیگر هیچ امیدی نیست. من اطمینان کامل دارم که شما این کار را با موفقیت به انجام خواهید رساند.»[۲]

روزولت نتیجه فعالیت‌هایش را در تهران به پایگاه مخابرات انگلیسی‌ها در قبرس منتقل می‌کرد و از آنجا به واشینگتن اطلاع داده می‌شد.[۳]

---

۱. ضدکودتا، صفحه ۱۶۷. ۲. ضدکودتا، صفحه ۱۶۷.

۳. لاینگ، پایان امپراطوری، صفحات ۲۱۹-۲۲۰؛ کرمیت روزولت، صفحات ۶۳ و ۶۶.

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

فصل دوم

کودتای نافرجام

بخش یکم ــ مقایسه نیروهای طرفین

در این فصل میزان کیفی و کمّی نیروهای دو طرف صحنه مبارزه ــ نیروهای ملی و مردمی و نیروهای دشمن ــ تاکتیک‌ها، امکانات و نقاط قوت و ضعف آنها به بحث و تحلیل کشیده می‌شود. اشتباهات، سستی‌ها و خطاهای فرماندهان نظامی و رهبران جبهه‌ملی و احزاب و جمعیت‌های سیاسی، زیر سؤال می‌رود. همچنین برای درک و تشخیص علل و عواملی که منجر به شکست نهضت‌ملی ایران گردید، حادثه، از ابعاد مختلف و به یاری اسناد و شواهد معتبر، مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

روند عملیات ــ روز بیستم مرداد ۱۳۳۲ نتایج رفراندوم، که در آن مردم ایران با اکثریت مهمی به انحلال مجلس هفدهم رأی داده بودند، اعلام شد. روز بعد محمدرضا شاه و همسرش، برخلاف قرار قبلی با روزولت، مبنی بر صدور فرامین عزل مصدق و نخست‌وزیری زاهدی، با شتاب به کلاردشت پرواز کردند. ارنست پرون برای برقراری ارتباط بین شاه و روزولت در تهران ماند. طبق اعلامیه دربار، سفر شاه و ملکه به کلاردشت به خاطر وضع مزاجی ملکه به مدت ده روز طول می‌کشید و «اعلیحضرت» در مراسم عیدقربان به تهران مراجعت می‌کرد.

روز ۲۲ مرداد روزولت سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی را به کلاردشت فرستاد تا فرامین مورد نظر را از شاه بگیرد. روز بعد نصیری با دو برگ کاغذ سفید مارک دربار که شاه ذیل آنها را امضا کرده بود به تهران آمد و یکسره نزد هیراد، رییس دفتر مخصوص رفت و از قول شاه به هیراد تکلیف کرد که متن دومینوت از پیش نوشته را، که قلم‌خوردگی هم داشته‌اند، روی کاغذ مارک‌دار امضا شده، از طرف شاه بنویسد. یکی از این مینوت‌ها که به خط نصیری بوده، عنوان عزل مصدق را از نخست‌وزیری داشته و مینوت دیگری که نویسنده آن شناخته

نشده، فرمان انتصاب نخست‌وزیری بوده که نام او در مینوت مزبور قید نشده بود. نصیری از قول شاه به هیراد می‌گوید: اسم سرلشکر زاهدی را بنویسد. ناگفته نماند که فرمان عزل مصدق پس از صدور، تاریخ نداشته و به توصیه سرلشکر زاهدی، هیراد تاریخ آن را روز ۲۴ مرداد قید کرده است. تاریخ فرمان نخست‌وزیری زاهدی نیز ۲۲ مرداد بوده. بدین ترتیب بین روزهای ۲۲ تا ۲۴ مرداد دو نخست‌وزیر در مملکت حضور داشته‌اند.[۱]

رحیم هیراد، پس از نوشتن مطالب مینوت‌ها در بالای امضای شاه، آنها را به سرهنگ نصیری تحویل می‌دهد و سرهنگ نصیری در ساعت یازده شب فرمان نخست‌وزیری زاهدی را به مخفی‌گاه او در باغ مصطفی مقدم در اختیاریه می‌برد و به وی تحویل می‌دهد.[۲]

براساس طرح اجرایی کودتا، قرار بر این بود که عملیات در ساعت ۲۳ روز جمعه ۲۲ مرداد شروع شود، ولی به علت روز تعطیل موفق به جمع‌آوری همه افسران دست‌اندرکار نمی‌شوند و برنامه به شب بعد (۲۴ مرداد) موکول می‌گردد. نصیری خبر تعویق اجرای برنامه را به سرهنگ کسرایی، افسر گارد سلطنتی که در کلاردشت همراه شاه بوده، به وسیله تلگرام خبر می‌دهد.[۳]

در مخفی‌گاه سرلشکر زاهدی ــ زاهدی پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری، به وسیله تلفن، جمعی از همکاران خود را دعوت می‌کند که در ساعت هفت صبح روز ۲۴ مرداد در مخفی‌گاهش (باغ مقدم) حاضر شوند. به نوشته اردشیر زاهدی از ساعت شش و نیم صبح جمعی از «همکاران و همفکران» او و پدرش، بدین شرح در محل حضور پیدا کردند:

سرتیپ هدایت‌الله گیلانشاه، سرتیپ نادر باتمانقلیچ، سرهنگ عباس

---

۱. سرهنگ نصیری هنگام بازجویی در پاسخ به این سؤال که اگر مینوت‌ها به دستور شاه نوشته شده، چرا ذیل آنها را پاراف نکرده، گفته است: شاه ذیل فرامین را قبلاً امضا کرده بود. (نگاه کنید به وصیت‌نامه سرگرد دکتر اسماعیل علمیه ــ پیوست کتاب)

۲. پنج روز تعیین کننده، نوشته اردشیر زاهدی، متن انگلیسی آن در اختیار مؤلف است. این یادداشت‌ها در سال ۱۳۵۶ زیر عنوان: «پنج روز بحران» در مجله اطلاعات ماهانه منتشر شده است؛ وصیت‌نامه دکتر علمیه، بازپرس ارشد کودتاچیان پس از دستگیری آنها.

۳. در تلگرام گفته شده بود «چون موفق نشدیم فرماندهان را جمع‌آوری کنیم، عمل ۲۴ ساعت به تأخیر افتاد. (وصیت‌نامه علمیه)

فرزانگان، سرتیپ تقی‌زاده، ابوالحسن حائری‌زاده، عبدالرحمن فرامرزی، عده‌ای از افسران بازنشسته، یکی دو نفر از نمایندگان مجلس، پرویز یارافشار...

در این جلسه زاهدی انتصاب خود به نخست‌وزیری از طرف شاه و عزل مصدق را به حاضران اطلاع می‌دهد. قرار می‌شود که سرهنگ نصیری فرمان عزل مصدق را در ساعت یازده تا یازده و نیم به او ابلاغ کند. ضمناً حکم انتصاب سرتیپ باتمانقلیچ به عنوان رییس ستاد ارتش به وسیله زاهدی به او ابلاغ می‌گردد. سرلشکر زاهدی در پایان آن روز مخفی‌گاه خود را تغییر می‌دهد و در انتظار اقدامات سرهنگ نصیری، فرمانده عملیات کودتا و مأمور ابلاغ حکم عزل مصدق و احتمالاً دستگیری او می‌ماند.[۱]

رخنه در ارتش ــ رخنه در نیروهای مسلح به منظور جلب حمایت فرماندهان ارتش یکی از هدف‌های اساسی کودتاچیان بود، زیرا سرهنگ نصیری برای اجرای عملیات کودتا، تنها چند یگان کوچک از گارد جاویدان را در اختیار داشت و این نیرو قادر به مقابله با یگان‌های رزمی پنج تیپ متمرکز در پادگان‌های تهران نبود. از جنبه تبلیغاتی و روانی نیز آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها درصدد بودند کودتا را یک رستاخیز ملی قلمداد کنند؛ بدین منظور کوشش شد تا چند تن از فرماندهان یگان‌های ارتش در پایتخت را با خود همراه سازند.

به رغم ادعای کرمیت روزولت مبنی بر وفاداری نیروهای مسلح ایران نسبت به شاه، اکثریت کادرافسری، بخصوص افسران جوان در ارتش از نهضت ملی هواداری می‌کردند. فرماندهان تیپ‌های پادگان تهران، از افسران ناسیونالیست و یا مورد اعتماد ستاد ارتش بودند. در نیروی هوایی، شمار قابل توجهی از افسران و خلبانان پشتیبان مصدق بودند؛ با اینکه بیشتر پست‌های ستادی و فرماندهی در اختیار افسران وابسته به دربار بود،[۲] کودتاچیان نتوانستند در روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد حتی یک فروند هواپیما برای پخش اعلامیه به طرفداری از شاه به پرواز

---

۱. پنج روز تعیین‌کننده، صفحه ۱ و ۲.

۲. افسران شناخته شده وابسته به دربار در نیروی هوایی عبارت بودند از: سرتیپ هدایت‌الله گیلانشاه، سرتیپ محمد معینی، سرتیپ نورالدین علایی، سرتیپ پایندر، سرهنگ سعید اعزازی، سرهنگ منوچهر پژوه‌افسر، سرگرد محمد خاتمی، سرهنگ مرتضی خسروانی، سرهنگ علی محمدخادمی، سرهنگ علی‌اکبر شمشعانی، سروان نادر جهانبانی، سروان هاشم برنجیان.

درآورند. در شب ۲۵ مرداد نیز سرهنگ نصیری، با همه تلاشش با سه کامیون سرباز و چندتن افسر و درجه‌دار به خانه مصدق رفت و در اولین برخورد با سرهنگ ممتاز تسلیم شد. مأموریت سرتیپ باتمانقلیچ رییس ستاد انتصابی سرلشکر زاهدی، برای اشغال ساختمان ستاد ارتش نیز با شکست روبرو گردید. بی‌تردید کودتاچیان در پیروزی ۲۸ مرداد مدیون خیانت چندتن از افسران، نظیر سرتیپ محمد دفتری، سرتیپ گیلانشاه و سرتیپ سیاسی رییس رکن دوم ستاد ارتش بودند.

کوشش به منظور شناسایی افسران ارتش و نیروهای انتظامی، برای کشاندن آنها در صف کودتاچیان، از روزهای پیش از مرداد ۱۳۳۲ آغاز گردید. مستشاران نظامی آمریکا در ارتش نیز در این برنامه توطئه‌چینان را یاری می‌کردند. سرهنگ عزت‌الله ممتاز، فرمانده تیپ دوم کوهستانی که در عین‌حال مسؤولیت حفاظت و دفاع از خانه و قرارگاه مصدق را عهده‌دار بود، در رأس افسرانی بود که کودتاچیان برای کشاندن او به جرگه خیانت‌کاران، کوشش بسیاری کردند.[۱]

سرهنگ نصیری برای اغوای سرهنگ ممتاز با او ملاقات می‌کند و وعده آینده خدمتی او را در صورت خدمت به «شاهنشاه» متذکر می‌شود و چون ممتاز همکاری با او را رد می‌کند، این شایعه را منتشر می‌کنند که ممتاز همراه با عده‌ای از افسران قصد دارند علیه مصدق کودتا کنند. ده روز پیش از کودتا، سرهنگ «مور» مستشار آمریکایی در تیپ دوم کوهستانی، شماره تلفنی به ممتاز فرمانده تیپ می‌دهد و می‌گوید «چون وضع بحرانی است، به این شماره (که معلوم شد تلفن اداره اطلاعات سفارت آمریکا بود) تلفن کنید.» سرهنگ ممتاز چگونگی مذاکراتی را که سرهنگ نصیری با او داشته، به نخست‌وزیر اطلاع می‌دهد و سرتیپ تقی ریاحی، رییس ستاد ارتش را از جریان تماس سرهنگ «مور» مستشار آمریکایی آگاه می‌کند.[۲]

دو روز قبل از کودتای ۲۵ مرداد، ژنرال «مک‌کلور» رییس هیأت مستشاری نظامی آمریکا در ایران از سرتیپ ریاحی دعوت می‌کند «دو سه روزی برای استراحت و ماهیگیری به «لار» بروند!...»[۳]

---

۱. برای آگاهی از تعداد یگان‌های نظامی تهران و فرماندهان آنها در مرداد ۱۳۳۲ رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، چاپ هفتم، ۱۳۷۳، صفحات ۳۹۱ - ۳۹۲.

۲. مصاحبه مؤلف با سرتیپ ممتاز، ۱۳۵۹ و بهار ۱۳۷۲.

۳. مصاحبه با سرتیپ تقی ریاحی، شهریور ۱۳۵۹. ریاحی رویدادهای مربوط به کودتا را به طور مشروح

کودتاچیان از بیشتر امکانات اطلاعاتی ارتش و نیروهای انتظامی سود بردند. سرتیپ سیاسی رییس رکن دوم ستاد ارتش، سرهنگ میصر، افسر ارشد رکن دوم و شماری عوامل اطلاعات شهربانی، یا با کودتاچیان همراه بوده‌اند و یا مانند سرهنگ نادری، رییس اداره آگاهی شهربانی «دوسره» بازی کرده‌اند و با سرلشکر زاهدی ارتباط داشته‌اند. سرتیپ نصرالله مدبر، رییس کل شهربانی و سرهنگ حسینعلی اشرفی، فرمانده تیپ سوم کوهستانی و فرماندار نظامی تهران نیز با کودتاچیان ارتباط داشته و همکاری کرده‌اند.(۱)

دو تن از خویشاوندان دکتر مصدق، سرتیپ دفتری و سرهنگ ۲ فرهنگ خسروپناه مشخص‌ترین افسرانی هستند که مزدوری دشمن را پذیرفته‌اند. سرتیپ دفتری، فرمانده گارد گمرک، با استفاده از خویشاوندی با مصدق، وی را فریب داد و روز ۲۸ مرداد رییس شهربانی کل کشور شد. دفتری دو روز پیش، از سرلشکر زاهدی که در مخفی‌گاه بسر می‌برد، حکم ریاست شهربانی را گرفته بود و با این سمت نیروهای انتظامی را علیه نخست‌وزیر و به سود کودتاچیان بسیج کرد.(۲)

سرهنگ ۲ فرهنگ خسرو پناه، فرمانده هنگ بهادر نیز از ابتدا به خدمت کودتاچیان درآمد. وی داماد برادر [ناتنی] دکتر مصدق بود. هنگام انتصابش به فرماندهی هنگ مزبور چون مورد سوءظن قرار داشت، مصدق گفته بود «او خیانت نمی‌کند، زیرا خودم انگشتر ازدواجش را به انگشتش کرده‌ام!»(۳)

به همان نسبت که کودتاچیان در تهیه طرح و اجرای کودتا با دقت، هوشیاری و مهارت عمل کردند و از همه امکاناتی که در دسترس آنها بود، بهره‌برداری نمودند،(۴) دولت، ستاد ارتش و مسؤولان امور نظامی و امنیتی کشور بدون توجه به اهمیت بحران پس از رفراندوم و انحلال مجلس، پیش‌بینی‌های لازم را برای واکنش احتمالی در برابر دشمن به عمل نیاوردند.

← در چند نامه از شهر نیس ــ فرانسه برای مؤلف فرستاد.

۱. نگاه کنید به وصیت‌نامه سرگرد علمیه، پیوست کتاب، همچنین مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۵۳۱-۵۵۱.

۲. روزنامه پرخاش، مصاحبه با سرتیپ تقی ریاحی، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ یادداشت‌های سرگرد دکتر علمیه، پیوست کتاب.

۳. مصاحبه با سرتیپ عزت‌الله ممتاز؛ مصاحبه با دکتر غلامحسین مصدق، تیرماه ۱۳۶۸.

۴. نگاه کنید به: یادداشت‌های سرگرد اسماعیل علمیه، بازپرس کودتاچیان دستگیر شده پس از شکست کودتا؛ اردشیر زاهدی پنج روز سرنوشت‌ساز.

غافل ماندن ستاد ارتش ـ عملکرد ستاد ارتش و سرتیپ تقی ریاحی که در رأس آن قرار داشت مصیبت بار بود؛ ریاحی در شب ۲۵ مرداد، در بی‌خبری کامل از فعالیت گسترده زاهدی و همکاران او، در منزلش بسر می‌برد و اگر نخست‌وزیر در ساعت ده شب، یعنی یک ساعت قبل از شروع عملیات کودتا، به او تلفن نمی‌کرد و وی را به ستاد ارتش نمی‌فرستاد، کودتاچیان او را مانند مهندس حق‌شناس و مهندس زیرک‌زاده، که در همان خانه بودند و دستگیر شدند، دستگیر می‌کردند.

در شب کودتا، به استثنای سرتیپ ممتاز فرمانده، تیپ ۲ کوهستانی و سرهنگ اشرفی، فرمانده تیپ سوم کوهستانی که فرماندار نظامی تهران نیز بود و به طوری که شرح آن خواهد آمد با کودتاچیان همکاری داشت، دیگر فرماندهان تیپ‌های پادگان تهران (تیپ ۱ کوهستانی به فرماندهی سرهنگ علی پارسا، تیپ ۱ زرهی به فرماندهی سرهنگ رستم نوذری، تیپ ۲ زرهی به فرماندهی سرهنگ ناصر شاهرخ) در قرارگاه فرماندهی خود حضور نداشتند و یگان‌های آنها در حال آماده باش نبودند. با وجود حکومت نظامی و منع عبور و مرور از ساعت ده شب تا صبح، کودتاچیان با اتومبیل‌های نظامی و شخصی در خیابان‌های تهران در رفت و آمد بودند.[۱]

دکتر مصدق اخبار مربوط به فعالیت‌های مخالفان و توطئه‌گران را بیشتر از منابعی غیر از رکن دوم ستاد ارتش و شهربانی کسب می‌کرد. اغلب افسران با تلفن یا پیام‌هایی از طریق اطرافیان مورد اعتماد، اطلاعاتی در اختیار نخست‌وزیر قرار می‌دادند؛ به عنوان مثال بعدازظهر روز ۱۵ مرداد دو تن از افسران «ناسیونالیست» شاخهٔ نیروی هوایی، به منزل نخست‌وزیر رفتند و به او اطلاع دادند که فعالیت‌های پنهانی عوامل وابسته به دربار علیه دولت در ارتش و نیروی هوایی شدت یافته و احتمال کودتای نظامی در پیش است.[۲]

خبر مربوط به تدارکات کودتای ۲۵ مرداد در اوایل شب ۲۴ مرداد به وسیله سرگرد علی‌اصغر فولادوند، رییس ستاد گارد جاویدان، از طریق یک پیک موتور

---

۱. نگاه کنید به: یادداشت‌های سرگرد اسماعیل علمیه، بازپرس کودتاچیان دستگیر شده پس از شکست کودتا؛ اردشیر زاهدی، پنج روز سرنوشت‌ساز.

۲. این گزارش به وسیله مؤلف و سرگرد علی تراب ترکی در دیدار با دکتر مصدق به اطلاع ایشان رسید. ترتیب این ملاقات به وسیله یکی از نزدیکان نخست‌وزیر فراهم شده بود.

سوار توسط آقای مهندس عباس فریور، منشی نخست‌وزیر، به او اطلاع داده شد.[۱] ادعای دکتر نورالدین کیانوری، یکی از رهبران حزب توده مبنی بر اینکه خبر کودتای شب ۲۵ مرداد را او به اطلاع دکتر مصدق رساند، نادرست است[۲] و هیچ یک از سران جبهه ملی آن را تأیید نکرده‌اند.

اظهارات مصدق در دادگاه نظامی نشان می‌دهد که عملکرد دستگاه‌های انتظامی و اطلاعاتی دولت در برابر فعالیت توطئه‌گران و کودتاچیان بر چه منوالی بوده و چگونه نخست‌وزیر، یکه و تنها در مقابل دشمنان عمل کرده است:

«... در روزهای ۱۹ و ۲۰ عده‌ای از اشخاص که به منزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست. [...] از نهم اسفند [۱۳۳۱] به بعد همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خودم بودم و چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی، رییس ستاد ارتش در این مورد سؤال کردم. ایشان می‌گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست. [...] روز پنج شنبه ۲۲ مرداد اخبار به حد شایع رسیده بود. من از رییس ستاد ارتش پرسیدم در این باب چه اقدامی می‌کنید که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز به من جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست. من از ایشان سؤال کردم که درنظر دارم وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود، آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به تیپ‌های مختلف، تانک‌ها باز هم در آنجاست؟ ایشان گفتند تانک‌ها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این تانک‌ها نیست. بر فرض که کودتا هم بکنند، با نظریاتی که پیش‌بینی شده، مؤثر نخواهد بود.

سرتیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد، در صورتی که روزهای جمعه معمولاً برای دادن گزارش و کسب دستور نزد من می‌آمد. روز شنبه هم [شب کودتا] باز مرا ملاقات ننمود. من نگران شدم که چه علتی پیدا شده که رییس ستاد ارتش دو روز، آن هم در این روزها که شایعه کودتا زیاد است، از ملاقات من خودداری نموده؟ ولی به خود می‌گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه هستند و دیدن من سبب شود در کارها نقصی ایجاد شود. در حدود ساعت پنج بعدازظهر همان روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند «من گرفتار کاری شده بودم و آن این بود که نمی‌دانستم تانک‌ها در سعدآباد است و خواستم آنها را از سعدآباد به شهر بیاورم. آقای کفیل

---

۱. یادداشت و وصیت‌نامه سرگرد علیه، بازپرس متهمین کودتای ۲۵ مرداد، مصاحبه مؤلف با آقای مهندس فریور محسنی اراکی، اردیبهشت ۱۳۶۸؛ مصاحبه با دکتر شایانفر، دادستان فرمانداری نظامی در مرداد ۱۳۳۲.

۲. خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، صفحات ۲۷۵–۲۸۰. (در مصاحبه‌های مؤلف با دکتر غلامحسین مصدق، ادعای کیانوری در این مورد تکذیب شد)

وزارت دربار به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیدند و اجازه ندادند. من به ایشان گفتم: اگر اتفاقی روی دهد، مسؤولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را در دفاع از خانه من نکرده‌اید و برای اینکه ایشان را به مسؤولیتی که داشتند، متوجه کنم، از ایشان نوشته‌ای گرفتم که در آن ذکر نمودند که «هرگونه اتفاقی که رخ دهد، مسؤول پیش‌آمد منم.» بلافاصله تلفن کردم به آقای ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار و از ایشان تقاضای ملاقات کردم؛ جواب دادند امشب بیایم یا فردا صبح؟ به ایشان عرض کردم چون کار ضروری است، امشب تشریف بیاورید. آمدند و می‌خواستم یک مذاکراتی هم که در چند روز قبل شده بود و به عرض اعلیحضرت رسیده بود، نتیجه آن مذاکرات را هم اگر به دست آمد از ایشان بگیرم. چون مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود، فقط راجع به تانک‌ها سؤال کردم. جواب دادند اعلیحضرت نظرشان این است که این تانک‌ها به یک صورتی که زننده نباشد، از سعدآباد به شهر آورده شود. من هم چون غیر از این نظری نداشتم، موافقت کردم...»

مصدق درباره منبعی که در ساعت هفت بعدازظهر روز ۲۴ مرداد او را از خبر قریب‌الوقوع کودتا آگاه ساخت، می‌گوید:

«... حدود ساعت هفت بعدازظهر شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد که من دکتر مصدق هستم، گفت: ... امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک از تانک‌های سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آوردند و در خیابان حشمت‌الدوله، در محلی که معلوم نیست برده‌اند و اسامی اشخاصی را هم که از برای کودتا اقدام می‌کردند، به من گفت و من آن اسامی را نوشتم. [...] مجدداً سرتیپ ریاحی را از ستاد ارتش خواستم، ایشان در ستاد نبودند و در شمیران رفته بودند. دستور دادم که فوراً ایشان را از شمیران بخواهند که به شهر بیاید. آمدند. اخباری که به من راجع به کودتا رسیده بود، به ایشان دادم. گفتم:

با این اخبار و با این وضعیت شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده باشید و در فکر دفاع از من و از خانه من نباشید؟ ایشان گفتند: من بدون هیچ نظری چون دخترم به شمیران آمده بود، رفتم با او صرف شام کنم و برگردم. اکنون می‌روم وسایل دفاعیه خانه شما و شما را به نحو احسن فراهم کنم...»[۱]

افشاگری سرگرد فولادوند ــ تحقیقاتی که پس از شکست کودتای اول در روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ و صبح روز ۲۸ مرداد از متهمین شرکت در کودتا به‌وسیله بازپرس‌های

---

۱. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، نشر تاریخ ایران، کتاب اول، ۱۳۶۳، صفحات ۲۵-۲۶.

فرمانداری نظامی به سرپرستی سرگرد علمیه به عمل آمده، به روشنی حاکی از آن است که فرستنده خبر فعالیت های گارد سلطنتی به فرماندهی سرهنگ نصیری در صبح و شب روز ۲۴ مرداد، سرگرد فولادوند، رییس ستاد گارد سلطنتی و از طریق مهندس عباس فریور اراکی، منشی نخست‌وزیر بوده است. بدین ترتیب که صبح روز ۲۴ مرداد (شب کودتا) سرگرد فولادوند به مهندس فریور که با او خویشی داشته است، اطلاع می دهد که سرهنگ نصیری، فرمانده گارد سلطنتی به این عنوان که چون عده‌ای از ارتشی‌ها با همکاری توده‌ای‌ها قصد دارند به کاخ سعدآباد حمله کنند، دستور داده است یگان‌های گارد جاویدان در سعدآباد و باغ شاه به حال «آماده باش» درآیند.

عصر آن روز مهندس فریور برای کسب اطلاع بیشتر درباره فعالیت‌های سرهنگ نصیری پس از آماده باش یگان گارد سلطنتی، نامه ای به وسیله یک موتورسیکلت سوار، برای سرگرد فولادوند به سعدآباد می‌فرستد و طبق قراری که با او داشته، حال «بچه مریض» را جویا می‌شود. سرگرد فولادوند، چون نمی توانسته است در حضور افسران گارد سلطنتی پاسخ پیام را به طور کتبی بفرستد، به موتورسیکلت سوار پیغام می‌دهد به مهندس فریور بگوید **«حال بچه خراب است، امشب ممکن است خبرهایی باشد... «بابابزرگ» را خبر کنید.»**[۱]

نقش حزب‌توده ــ حزب توده ایران به رغم در اختیار داشتن منابع اطلاعاتی متعدد در سازمان‌های اداری، ستادی و یگان‌های رزمی وابسته به شبکه وسیع سازمان نظامی حزب، با صدها تن افسر و درجه‌دار، جز انتشار بیانیه‌های هشدار دهنده در مطبوعات، اقدامی در مقابله با کودتا انجام نداد.[۲] افسرانی که در واحدهای نظامی، حتی در یگان‌های گارد سلطنتی بودند، به استثنای یک مورد (ستوان شجاعیان افسر وابسته به تیپ ۲ زرهی سرهنگ ممتاز) دوش به دوش افسران کودتاچی فرامین سرهنگ نصیری را اجرا کردند.

بعدازظهر روز شنبه ۲۴ مرداد، ظاهراً شالوده کارها برای اجرای عملیات

---

۱. یادداشت‌های سرگرد علمیه، اعترافات متهمین نظامی شرکت در کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲. (پیوست کتاب)؛ مصاحبه با سرتیپ دکتر شایانفر، دادستان دادگاه فرمانداری نظامی، رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۵۹۷-۸۰۶ مصاحبه مؤلف با آقای مهندس فریور.

۲. روزنامه شجاعت (به جای بسوی آینده)، ۲۳ مرداد ۱۳۳۲.

ریخته شده بود کمی پیش از نیمه شب، سرهنگ نصیری برای ابلاغ فرمان شاه به مصدق و محتملاً بازداشت او به طرف خانه نخست‌وزیر حرکت کرد. سرتیپ باتمانقلیچ نیز برای اشغال ستاد ارتش عازم آن محل گردید. سرلشکر زاهدی، سرتیپ گیلانشاه و اردشیر زاهدی در منزل کاشانیان، با نگرانی و التهاب در انتظار تلفن سرهنگ نصیری ثانیه شماری می‌کردند.[۱]

۱. اردشیر زاهدی، پنج روز تعیین‌کننده، صفحه ۲.

www.chebayadkard.com

بخش دوم ــ شبیخون به خانه نخست‌وزیر

مقارن ساعت ده بعدازظهر روز ۲۴ مرداد، عملیات اجرایی کودتا پس از نطق سرهنگ نصیری در کاخ سعدآباد و پادگان باغ شاه، که محل تمرکز یگان‌های گارد سلطنتی بود، خطاب به افسران و سربازانی، که از بیست و چهار ساعت پیش در حال آماده باش بودند، آغاز شد. نصیری در سخنانش درباره خرابی وضع مملکت و افزایش نفوذ کمونیست‌ها در ارتش بیاناتی ایراد کرد و افزود «اعلیحضرت برای نجات کشور از خطر نابودی، دکتر مصدق را از نخست‌وزیری عزل کرده‌اند؛ اکنون من می‌روم حکم را به او ابلاغ کنم...»[۱]

دستگیری وزیران ــ سرهنگ نصیری قبل از حرکت به طرف خانه مصدق، دستور بازداشت رییس ستاد ارتش و چندتن از وزیران کابینه را صادر کرده بود. این مأموریت به سروان شقاقی، ستوان ۱ اسکندری، ستوان ۱ نراقی و ستوان ۱ جعفربای محول شده بود. افسران مزبور با دو کامیون سرباز و درجه‌دار و یک دستگاه ارابه جنگی ابتدا دکتر حسین فاطمی را در منزلش دستگیر کرده، به سعدآباد می‌برند. سپس به منزل سرتیپ ریاحی، رییس ستاد ارتش که با مهندس زیرک‌زاده نماینده مجلس شورای ملی و مهندس حق‌شناس وزیر راه در یک خانه زندگی می‌کردند، می‌روند و پس از دستگیری، آنها را با همان کامیون‌ها به سعدآباد

---

۱. از یادداشت‌های سرگرد دکتر اسماعیل علمیه، بازپرس ارشد دستگیرشدگان مهتم به شرکت در کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲.

برده و از آنجا همراه دکتر فاطمی عازم ستاد ارتش می‌شوند و در خیابان مجاور باشگاه افسران در انتظار سرهنگ نصیری می‌مانند تا طبق قرار قبلی، پس از دستگیری دکتر مصدق، همگی را زندانی کنند. ناگفته نماند که سرتیپ ریاحی پس از تلفن دکتر مصدق به ستاد ارتش رفته بود.

قطع ارتباط تلفنی تهران ــ سرهنگ ۲ اسکندر آزموده و سرهنگ زند کریمی به ترتیب مأموریت اشغال مرکز تلفن بازار و جنوب شهر و نیز مرکز اکباتان را به عهده داشته‌اند. آزموده با استفاده از دو کامیون سرباز به فرماندهی ستوان بلاری، مراکز تلفن بازار و میدان اعدام را اشغال می‌کند؛ سپس برای اطلاع از نتیجه اقدامات سرهنگ نصیری و دیگران به خیابان کاخ (فلسطین فعلی) می‌رود، در آنجا با اطلاع از دستگیری سرهنگ نصیری، سربازان را به باغشاه می‌فرستد. سپس با شتاب به مرکز تلفن بازار مراجعت می‌کند و دستگاه را به کار می‌اندازد و ساعتی بعد دستگیر می‌شود. سرهنگ زند کریمی نیز موفق به انجام مأموریت خود نمی‌گردد.

طبق طرح کودتا، همزمان با قطع ارتباطات تهران با خارج، نقاط مهم پایتخت، شامل ستاد ارتش، وزارت جنگ، مرکز فرستنده رادیو و وزارتخانه‌ها باید اشغال می‌شدند، ولی با دستگیری سرهنگ نصیری، که شرح آن خواهد آمد، کودتاچیان مرعوب شده و متواری می‌گردند.

مأموریت سرهنگ نصیری ــ نصیری پس از صدور دستور عملیات کودتا، از سعدآباد به باغشاه، محل استقرار یگان‌های سلطنتی می‌رود. سرگرد حسین فردوست، سرگرد رکنی، ستوان کاظم ریاحی و ستوان ۱ جهانبینی او را همراهی می‌کنند. سرهنگ نصیری در باغشاه، مأموریت دیگر افسران را به آنها ابلاغ می‌کند. سرگرد فردوست را به پادگان جمشیدیه (تیپ دوم کوهستانی) می‌فرستد تا درباره حرکت نظامیانی که قرار بوده سرهنگ ۲ خسرو پناه به شهر بیاورد، آگاه شود؛ فردوست حدود نیم ساعت بعد مراجعت می‌کند و خبر می‌دهد که نظامیان موردنظر با افسرانشان عازم شهر شده‌اند. در این موقع نصیری با دو کامیون سرباز و درجه‌دار و یک دستگاه زره‌پوش و یک اتومبیل حامل بی‌سیم و چند اتومبیل سواری عازم خانه مصدق می‌شود تا به عنوان مأموریت ابلاغ فرمان عزل نخست‌وزیر، محتملاً او را دستگیر کرده و به باشگاه افسران منتقل کند. دنباله ماجرا

به نقل از یادداشت‌های سرگرد علمیه بازپرس ارشد متهمان شرکت در کودتا، بدین شرح است:

سرهنگ نصیری نظامیان همراه خود را در خیابان پاستور ـ مجاور کاخ سلطنتی ـ متوقف می‌کند. در همین موقع دو کامیون از سربازانی که در اختیار سرهنگ اسکندر آزموده بوده، همراه ستوان بلاری از باغشاه می‌رسند و در خیابان کاخ متوقف می‌شوند. نصیری بار دیگر اهمیت مأموریت افرادی راکه با او هستند به آنها گوشزد می‌کند. مقارن نیمه‌شب همراه چهارتن از افسران گارد، با یک اتومبیل سواری حرکت می‌کند. پس از پیاده شدن در مقابل خانه نخست‌وزیر (ساختمان شماره ۱۰۹) به سروان فشارکی، یکی از افسران مأمور حفاظت منزل نخست‌وزیر که در آنجا حضور داشته می‌گوید:

«نامه‌ای از طرف اعلیحضرت برای دکتر مصدق آورده است»

سروان فشارکی می‌گوید:

نامه را بدهید تا به نخست‌وزیر تقدیم کنم.

نصیری پاسخ می‌دهد:

من ترا نمی‌شناسم، بگویید سرهنگ دفتری بیاید.[1]

در این موقع فشارکی به داخل ساختمان برمی‌گردد و در منزل را می‌بندد. چند دقیقه بعد سرهنگ دفتری همراه سروان فشارکی و چندتن از سربازان نگهبان از داخل منزل نخست‌وزیر بیرون می‌آیند. دفتری پس از مذاکره کوتاهی با سرهنگ نصیری، نامه را از او می‌گیرد تا به دکتر مصدق تسلیم کند و رسید آن را بیاورد. حدود بیست دقیقه بعد، دفتری برمی‌گردد و رسید نامه را به خط مصدق به سرهنگ نصیری می‌دهد. در همین موقع سرهنگ عزت‌الله ممتاز، فرمانده تیپ دوم کوهستانی و مسؤول مراقبت و دفاع از خانه نخست‌وزیر، از قرارگاه خود در کلاتتری یک با چندتن افسر و سرباز می‌رسد و پس از گفتگوی کوتاهی نصیری را دستگیر می‌کند. سرهنگ ممتاز چگونگی برخورد با سرهنگ نصیری و دستگیری او را بدین شرح نقل کرده است:

«... من در شب ۲۵ مرداد چهار دستگاه تانک در اختیار داشتم و عجیب اینکه آن شب

---

۱. سرهنگ۲ دفتری نیز از بستگان مصدق بود و یا عنوان رییس انتظامات داخل قرارگاه نخست‌وزیر انجام وظیفه می‌کرد.

رانندگان تانک‌ها درخواست مرخصی کرده بودند! کودتاچیان نیز با چهاردستگاه زره‌پوش و حدود یک گردان سرباز وارد عمل شده بودند.

نیمه‌های شب به من اطلاع دادند که نقل و انتقال‌هایی در جلو پادگان باغشاه دیده می‌شود. ما هم اعلام آماده باش کردیم. در این موقع که پاسی از نیمه شب می‌گذشت، اطلاع رسید که نیرویی از باغشاه حرکت کرده و به «سردر سنگی» (کاخ زمستانی شاه) رسیده است. یکی از طرح‌های چهارگانه ما این بود که اگر نیرویی قصد حمله به ما را داشت، از خیابان‌های اصلی اطراف کاخ، مهاجمان را محاصره کنیم. این طرح شماره ۲ ما بود و همان را هم اجرا کردیم و نیرویی که از باغشاه وارد خیابان کاخ شده بود، محاصره کردیم. خودم نیز با [اتومبیل] جیپ، از کلانتری یک به طرف منزل دکتر مصدق حرکت کردم. نزدیک منزل نخست وزیر، سرهنگ نصیری را دیدم چهار پنج افسر او را همراهی می‌کردند. [...] اضافه کنم که یک ربع یا بیست دقیقه قبل از این واقعه، کلیه چراغ‌های اطراف کاخ را خاموش کرده بودند...

با سرهنگ نصیری روبرو شدم و از او سؤال کردم: اینجا چه می‌کنید؟

جواب داد: نامه‌ای آورده‌ام.

گفتم: نامه آوردن با این همه اسلحه و زره‌پوش، آنهم در این موقع شب؟

نصیری در پاسخ گفت: نامه را دیروقت به من دادند...

در مورد اسلحه و زره‌پوش نتوانست جواب [قانع‌کننده‌ای] بدهد. در این موقع افسران همراه او بتدریج پراکنده شدند که فرار کنند و فرار کردند. [...] ما نیز بلافاصله نصیری را تحت‌نظر گرفتیم...»[۱]

در این موقع سرهنگ ممتاز با استفاده از تلفن منزل دکتر مصدق، گزارش واقعه را به اطلاع رییس ستاد ارتش می‌رساند و سرتیپ ریاحی دستور می‌دهد نصیری را دستگیر و به ستاد ارتش بفرستند.

ممتاز دنباله حادثه را بدین شرح نقل کرده است:

«پس از ابلاغ بازداشت نصیری، همراهانش را خلع سلاح کردیم و او را نیز پس از خلع سلاح، برای رسیدگی و بازجویی به ستاد ارتش فرستادیم. نکته جالب دیگر، حضور ذهن مرحوم دکتر مصدق در آن لحظات بعد از نیمه شب و در جریان آن درگیری‌های عصبی بود. ایشان در اعلام رسید نامه‌ای که نصیری آورده بود، روی همان پاکت نوشته بودند: ساعت ۱ بامداد روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲.»[۲]

سرتیپ تقی ریاحی، رییس ستاد ارتش درباره واقعه آن شب چنین گفته است:

---

۱. سرتیپ ممتاز، خاطرات، روزنامه پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ مصاحبه با مؤلف، بهار ۱۳۵۹.

۲. مصاحبه مؤلف با سرتیپ ممتاز.

«در ساعت یک و نیم بامداد ۲۵ مرداد، سرهنگ ممتاز از منزل مرحوم دکتر مصدق به من تلفن کرده و اطلاع داد که سرهنگ نصیری با دو کامیون از سربازهای گارد، جلوی منزل آقای دکتر مصدق آمده و می‌گوید برای دادن نامه به نخست‌وزیر آمده است، ولی معلوم نیست چه خیالی دارد. دستور دادم نصیری را تحت‌الحفظ به ستاد ارتش نزد من بفرستند. ساعت ۲ صبح سرگرد صالح، سپهبد فعلی که آجودان من بود، اطلاع داد نصیری آمده است. همان موقع سرگرد بیات ماکو، افسر نگهبان ستاد خبر داد نصیری را با اتومبیل جیپ آوردند، ولی دنبالش سه کامیون پر از سرباز گارد هم هست و دو سه نفر شخصی هم در کامیون‌ها دیده می‌شود که ظاهراً افراد گارد بازداشت کرده‌اند. دستور دادم اولاً نصیری بیاید نزد من، ثانیاً افراد گارد و افسرانشان پس از بردن شخصی‌ها به منازلشان، بروند به سربازخانه و منتظر دستور باشند.

نصیری آمد تو، پای میز من خبردار ایستاد. به او گفتم: شما منزل دکتر مصدق چه کار داشتید؟

گفت: فرمانی از طرف اعلیحضرت به ایشان ابلاغ کردم.

گفتم: ساعت ابلاغ فرمان، یک و نیم بعد از نصف شب است؟

بی‌جواب ماند. به او گفتم برود فوراً خود را به دژبان معرفی کند و به صالح هم گفتم تلفن کند که نصیری زندانی است. ضمناً دستور دادم همه افسران گارد [جاویدان] را به ستاد احضار کنند.

«نیم ساعت بعد، سرتیپ کیانی [معاون ستاد ارتش] آمد و گفت: افسران گارد او را زندانی کرده بودند. خود او، سرهنگ اشرفی و سرهنگ سورشته را مأمور کردم گارد را خلع سلاح کنند و سربازان گارد در باغ شاه، اجازه خارج شدن ندارند. افسران گارد به ستاد آمدند. به آنها گفتم تقصیری ندارند و به واحدشان بروند.»[1]

پس از بازداشت نصیری، کودتای سازمان یافته شکست خورد. افسران مأمور اجرای طرح کودتا نیز متواری شدند و شماری از آنها دستگیر و بازداشت گردیدند. اردشیر زاهدی واکنش پدرش و همراهان او را در مخفی‌گاه بدین شرح نقل کرده است:

«... ساعت، نیم بعد از شب را نشان می‌داد و ما هنوز هیچ خبری از نتیجه کار دوستان، مخصوصاً سرهنگ نصیری نداشتیم و احساس نگرانی و تشویش می‌کردیم. در این موقع پدرم که در حیاط قدم می‌زد، به اطاقی که ما در آن جمع بودیم آمد و گفت «بهتر است ما هم به شهر برویم، چون قاعدتاً نصیری و باتمانقلیچ می‌بایستی تا بحال کار خودشان را انجام داده باشند.» سرتیپ گیلانشاه نظر پدرم را تأیید کرد و ما چهار نفر، یعنی پدرم، سرتیپ گیلانشاه سرهنگ فرزانگان و من عازم

---

۱. مصاحبه کتبی مؤلف با تیمسار سرتیپ ریاحی، رییس ستاد ارتش، بهار ۱۳۵۸.

شهر شدیم. [...] چون در آن موقع مقررات حکومت نظامی برقرار بود، در جاده [خیابان] پهلوی آمد و شدی دیده نمی‌شد و خیابان بکلی خلوت بود. در بین راه هیچ‌گونه گفتگویی بین ما چهار نفر صورت نگرفت؛ همه ساکت و آرام به جلو چشم دوخته به طرف باشگاه افسران در حرکت بودیم. کمی پایین‌تر از آبشار پهلوی، نور چراغ‌های اتومبیلی که به سرعت از جاده خیابان پهلوی در جهت مخالف ما پیش می‌آمد، نظر ما را جلب کرد. پدرم به راننده دستور داد از سرعت اتومبیل بکاهد، اتومبیلی که از روبرو می‌آمد، وقتی به ما نزدیک‌تر شد، خاطرم نیست سرتیپ گیلانشاه یا پدرم زودتر از سایرین آن را شناختند و معلوم شد اتومبیل آقای مقدم است که سرلشکر باتمانقلیچ را به‌ستاد ارتش برده بود. [...] لحظه‌ای بعد ما در کنار آنها قرار گرفتیم. با اینکه هوا تاریک بود ولی در همان روشنایی مختصر شب آثار یأس و ناامیدی را در قیافه باتمانقلیچ و مقدم خواندیم. پدرم جریان را جویا شد، باتمانقلیچ گفت:

متأسفانه منظور ما حاصل نشد، چون ستاد [ارتش] را قوای انتظامی مصدق محاصره کرده‌اند. [...] بطوری که تحقیق کردم، تقریباً برای من محرز شد سرهنگ نصیری هم دستگیر شده است. فکر می‌کنم تجسم وضع ما در آن موقع زائد باشد همینقدر می‌گویم که دهان ما بسته شده بود و مثل این بود که با حرکات چشمانمان با یکدیگر صحبت می‌کردیم. [...] پدرم گفت فعلاً بایستی از اینجا حرکت کنیم و در نقطه امنی جمع شویم و چاره‌ای بیندیشیم. رفتن به منزل کاشانیان که به مصلحت نیست، پس از لحظه‌ای تفکر گفت: منزل سرهنگ فرزانگان نزدیک است...»[۱]

با دستگیری نصیری، کودتای سازمان یافته شکست خورد. همکاران نظامی او نیز متواری شدند و شماری از آنها از صبح ۲۵ مرداد بتدریج دستگیر و بازداشت گردیدند. افراد گارد سلطنتی زیرنظر سرتیپ کیانی، سرهنگ سررشته و سرگرد موبد در باغشاه و سعدآباد خلع سلاح شدند.

در ساعت شش بامداد روز ۲۵ مرداد، رادیو تهران واقعه کودتا را طی خبر کوتاهی چند بار پخش کرد. در ساعت هفت صبح، اعلامیه دولت که حاکی از غافلگیری کامل آن در برابر کودتا بود، انتشار یافت.[۲]

خبر کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ مردم ایران را در بهت و حیرت فرو برد. هر چند مصدق در دوران حکومتش، به ویژه در ماههای اخیر، چند توطئه را پشت سرگذارده بود، ولی کودتای ۲۵ مرداد با مداخله علنی شاه و به وسیله فرمانده گارد

---

۱. اردشیر زاهدی، پنج روز تعیین‌کننده، متن انگلیسی، صفحات ۴ و ۵.

۲. اعلامیه کودتا در پیوست کتاب درج شده است.

سلطنتی و یگان‌های آن، مردم ایران را خشمگین ساخت. از صبح روز ۲۵ مرداد، شهر تهران به حال نیمه تعطیل درآمده بود و مردم در گوشه و کنار درباره کودتای نافرجام شاه گفتگو می‌کردند. حوالی ظهر، پس از انتشار خبر فرار شاه و همسرش به بغداد، دسته‌جات مختلف در میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف آن جمع شده و ضمن تظاهرات پراکنده، علیه شاه فراری شعار می‌دادند. روزنامه‌های تهران خبر شکست کودتا را به طور فوق‌العاده درج کردند. باختر امروز در شماره ۲۵ مرداد، در مقاله خود به قلم دکتر حسین فاطمی، ضمن محکوم کردن کودتا، شاه فراری را همطراز راجه‌های دست نشانده بریتانیا دانست و نوشت:

«... دربار، در تمام طول ده سال اخیر، قبله‌گاه هر چه دزد، هر چه بی‌ناموس، هرچه واخورده اجتماع بوده، قرار داشته و از همه بدتر، تنها تکیه‌گاه خارجیان و نقطه اتکاء سفارت انگلیس بوده است [...] دربار دشمن همه آزادمردان، وطن‌پرستان و خصم مبارزین راه استقلال و آزادی است. اگر اینطور نیست از او بپرسید من که در راه جهاد ملت ایران هنوز درد و رنج گلوله اجنبی را برجان و تن خود دارم و هنوز از بیمارستان خارج نشده، در مذاکره با اجنبی دیگر صرف قوه و انرژی می‌کنم، چه جرمی مرتکب شدم که نیمه شب باید اسیر تجاوزات افرادی غارتگر و قطاع‌الطریق بشوم.»

دکتر حسین فاطمی با عنوان وزیرخارجه برای نخستین بار از تاریخ تأسیس رژیم پهلوی، محمدرضا شاه و پدرش را به خیانت، فساد و نوکری اجانب متهم کرد و نوشت:

«من از محمدرضا شاه هرگز آن انتظار را ندارم که این شجاعت و شهامت خودش را در برابر بیگانگان به کار ببرد؛ من حتی به قدر سلطان مراکش و بیک تونس هم از او حمایت از حقوق ملت را نمی‌خواهم، ولی اعتراف می‌کنم که تا این درجه او را حقیر و کوچک فکر و ضعیف‌العقل نمی‌شمردم که شبیخون بر مبارزات و جهاد ملت خود بزند و تمام محصول فداکاری‌ها و جانفشانی‌های مردم محروم و بینوای کشور را قربانی هوسبازی و لاس‌زدن با اجانب کند. یکی نیست بپرسد دیگر شما و *تامیل شما از این یک مشت پابرهنه و لختی که بیست سال پدرت آنها را به نفت جنوب زیر نظر مستقیم خویش فروخت و برای چهل سال بعد از خود نیز قرار داد ۱۹۳۳ را باقی گذاشته*، چه می‌خواهید؟

ثروت مملکت را به غارت بردید؛ املاک و اموال و نوامیس مردم از دست این خانواده سی‌سال است در امان نبوده، حالا هم مثل دزدها و بدکارها، از تاریکی شب برای کودتا استفاده می‌کنید و برای استراحت به کلاردشت تشریف می‌برید. آمدن هژیر و ساعد و رزم‌آرا، محصول همین مسافرت‌های کلاردشت و مشاوره با عوامل اجنبی بود. این کودتای مسخره دیشب نیز بدون شک از آنجا سرچشمه گرفته است.

[...] پدر شما یک مرتبه به دستیاری «آیرونساید» کلنل انگلیسی به روی هموطنان خود شمشیر کشید و عاقبت در منتهای نکبت در گوشه ژوهانسبورگ چشم برهم گذاشت. از این جنایت چه خیری دیدید که امروز شما از روی نقشه فرستاده‌های انگلیس و ایادی جیره‌خوار اجنبی، راه تکبت‌بار و ملعون‌آمیز را، از نو می‌پیمایید؟...»

آنگاه دکتر مصدق را زیر سؤال می‌کشد و از او می‌پرسد تا چه مدت باید توطئه و تحریک دربار و خانواده شاه را تحمل کرد:

«آقای دکتر مصدق: چقدر باید صبر و تحمل کرد و تا کی باید شاهد این فجایع و رسوایی‌های پنهانی و آشکار دربار بود. دربار با رفتار ننگ‌آوری که دیشب مرتکب شد، آخرین خط وصلی راکه با ملت داشت، برید. دیگر باید به دوازده سال اغراض و شهوات اجنبی خاتمه داد. [...] عیاشی و شهوت‌پرستی و بی‌اعتنایی به سرنوشت میلیون‌ها مردم، تا همین‌جا کافی است. از دربار بپرسید که دیگر از جان مردم و مملکت چه می‌خواهد؟ تا پای انقراض تاریخ و سقوط وطن، اکثرن شما جلو رفته‌اید و به دست خود، گور بدنامی و سیاهکاری و اجنبی‌پرستی راکندید.

دیشب در همان موقعی که شصت تیرهای افسران و سربازان گارد شاهنشاهی به طرف من نشانه گرفته بودند و مرا به توقیفگاه سعدآباد می‌بردند. من با کمال خونسردی، زیر لب این شعر سعدی را زمزمه می‌کردم:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار»[1]

میتینگ تاریخی میدان بهارستان ــ صبح ۲۵ مرداد، جبهه‌ملی طی اعلامیه‌ای از مردم تهران دعوت کرد برای اطلاع از واقعه کودتای شب پیش در میتینگ‌ملی ساعت پنج و نیم بعد از ظهر در میدان بهارستان اجتماع کنند. به دنبال این اعلامیه، از سوی حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)، جامعه بازرگانان و اصناف، پیشه‌وران تهران، دانشگاه تهران، جمعیت آزادی مردم ایران، کمیته‌ها و سندیکاهای ملی، اعلامیه‌هایی صادر شد که در آن از مردم برای شرکت در میتینگ بعد از ظهر دعوت شده بود.

میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد بسیار عظیم و پرشور بود و برای نخستین بار در دوران سلطنت پهلوی، از سوی مردم، شعارهای ضد دربار و ضد شاه داده شد. ده‌ها هزار تن اهالی تهران و حومه، در میدان بهارستان و خیابانهای اطراف آن گرد آمده بودند. همه جا، شعارهای «مرگ بر شاه خائن»، «نابود باد بساط ننگین دربار

---

۱. باختر امروز، سرمقاله، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲.

پهلوی»، «ما شاه نمی‌خواهیم»، «شاه باید محاکمه شود»، «مصدق پیروز است» و «سلام به دکتر فاطمی، یار وفادار مصدق»، به گوش می‌رسید.[۱]

در این اجتماع آقایان جلالی موسوی، دکتر شایگان، مهندس زیرک‌زاده، مهندس رضوی و دکتر حسین فاطمی صحبت کردند. قبل از شروع برنامه میتینگ دکتر سعید فاطمی در یک سخنرانی کوتاه و مهیج از مردم درخواست کرد مراقب نظم عمومی باشند. و افزود: «هنوز مبارزه ملت ایران پایان نیافته و در آغاز یک مبارزه تاریخی قرار گرفته است...» سپس کریم‌پور شیرازی، مدیر روزنامه شورش صحبت کرد و ضمن تشریح فجایع دربار، مردم را به حفظ نظم و آرامش دعوت نمود.

جلالی موسوی، نماینده سابق مجلس در سخنرانی خود گفت: «در نیمه شب گذشته دشمنان ملت می‌خواستند با کمال وقاحت مردی را که پنجاه سال مبارزات خود را در راه وطن پشت‌سر گذاشته و پاکدامن و سرفراز بیرون آمد، بازداشت کنند و بساط شرکت سابق را دوباره برقرار سازند، ولی هوشیاری مردم ستمدیده ایران و بیداری دولت ملی نقشه‌های آنها را باطل کرد.»

دکتر شایگان در سخنرانی خود شرح مفصلی در باب قیام عمومی و خدمات نهضت‌ملی ایران برای ملی کردن نفت و طرد اجانب بیان کرد. وی به تحریکات و توطئه‌های عمال اجنبی اشاره نمود و گفت:

«... از دیر زمانی نمایندگان شما و شخص دکتر مصدق می‌دانستند که بیگانگان نقشه‌هایی کشیده‌اند و به مقاماتی متوسل می‌شوند و او را وادار به اجرای نقشه خود می‌کنند. آنها سعی کردند دربار را در مقابل نهضت‌ملی عَلَم کنند. [...] سیاست دکتر مصدق این بود که شاه مشروطه در چهار دیوار قانون اساسی محدود باشد و دخالتی در کارهای مملکت نکند.»

شایگان ضمن محکوم کردن کودتا گفت:

«... قرار بود که اگر این ایادی خائن در توطئه موفق گردند، رادیو تهران را امروز بکلی ساکت نگاه دارند، ولی رادیو تهران خبر داد که ملیّون بر توطئه‌گران غلبه کرده‌اند و متاعی که قرار بود به تهران بیاید، به بغداد رفت...»

سخنران بعدی مهندس احمد زیرک‌زاده بود که شب پیش کودتاچیان او را توقیف کرده بودند. وی پس از توضیح پیرامون دستگیریش گفت «... آنها که با حکومت دکتر مصدق سرجنگ دارند، به خارجی‌ها کمک می‌کنند.» زیرک‌زاده

---

۱. گزارش محمد علی سفری، خبرنگار باختر امروز، قلم و سیاست، صفحه ۸۳۶؛ مشاهدات مؤلف.

خاطرنشان ساخت که ملت ایران در یک مرحله بزرگ تاریخی قرار دارد و افزود: «دو راهی که در پیش ماست یکی راه نیستی و دیگری راه عظمت است. [...] آقایان: دولتی راکه تاکنون بر سرکار نگاه داشته‌اید، بیشتر از همه وقت به کمک شما محتاج است. به او کمک کنید برای اینکه دولت شما، دشمن زیاد دارد...»

دکتر حسین فاطمی در میان غریو شادی مردم، سخنرانی خود را آغاز کرد. وی پس از قدردانی از احساسات مردم، محمدرضا شاه و پدرش را به باد حمله و سرزنش گرفت و خطاب به مردم گفت:

«... جنایات دربار پهلوی روی دربار فاروق را سفید کرد. [...] فرزند پدری که قرارداد نفت را در سال ۱۳۱۲ به مدت شصت سال تمدید کرد و علیه نهضت مردم ایران قیام نمود، همین که صدای رادیو تهران بلند شد و گفت توطئه کودتا نقش برآب گردید، راه اولین سفارتی را که انگلستان در خارج از ایران دارد، در پیش گرفت. [...] فرزند عامل قرارداد می‌خواست به جنگ خدا برود؛ می‌خواست به جنگ ملت و اجتماع که مظهر اراده خداست برود، ولی خدا آنچنان او را به زمین زد که هیچکس در مخیله خود تصور نمی‌کرد...»

آخرین سخنران آن روز، مهندس احمد رضوی بود. وی با اشاره به کودتای شب گذشته و محکوم کردن توطئه‌های بیگانگان گفت: «... اکنون که شاه از کشور خارج شده، تکلیف مملکت باید به وسیله دولت تعیین گردد. [...] حال که مجلس دوره هفدهم با آراء مردم منحل شده، بر عهده دولت است که هرچه زودتر اصلاحات لازم را در قانون انتخابات به عمل آورده، وسایل انتخابات مجلس هیجدهم را فراهم سازد...» مهندس رضوی در پایان سخنان خود، قطعنامه میتینگ را قرائت کرد. در این قطعنامه سه ماده‌ای از دولت خواسته شده بود با تشکیل هرچه زودتر یک محکمه ملی، خیانتکاران را مجازات کند. همچنین چون شاه فراری است، دولت به فوریت به تشکیل شورای سلطنتی اقدام و با نهایت قدرت و قوّت به تکالیف قانونی خود قیام نماید.[۱]

روز ۲۵ مرداد، مصدق انحلال مجلس هفدهم را اعلام کرد. در این اعلامیه اضافه شده بود «انتخابات دوره، هجدهم مجلس شورای ملی پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشوری، بزودی انجام خواهد گرفت و برطبق قانون اعلام خواهد شد.»[۲]

---

۱. روزنامه‌ها، ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۳۲.

۲. روزنامه کیهان، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲.

با شکست کودتا، کرمیت روزولت و همکارانش مجبور شدند استراتژی جدیدی طرح کنند. برای خارج کردن روزولت و گروه او، همچنین زاهدی و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران مهم کودتا به وسیله هواپیمای وابسته نظامی آمریکا، برنامه اضطراری تهیه شد. زاهدی را به یکی از خانه‌های امن «سیا» بردند و تا روز ۲۸ مرداد در آنجا مخفی شد. در عین حال روزولت به این امید که بتواند کودتای دوم و موفقی را به نتیجه برساند، یک سلسله فعالیت‌های ناهماهنگ و پراکنده‌ای را از سرگرفت.[۱]

* * *

دکتر مصدق پیرامون علل توسل به کودتا با همکاری شاه و نیز عدم اصالت و غیرقانونی بودن فرمان عزل خود، به بازپرس نظامی چنین گفته است:

«... ما رهبران ملی ایران می‌خواستیم نهضت در نفع ایران خاتمه یابد و بر ما پوشیده و مستور نبود که اگر تا سه ماه دیگر (با حالت گریه) به این دولت مجال می‌دادند، انگلیس با این دولت قرار داد شرافتمندانه امضا می‌کرد. (با حالت گریه و عصبانیت) انگلیس ابتدا به اتکای مجلس شورای ملی بود؛ همینکه از آنجا مأیوس شد، عمال او به این صورت کودتا کردند و دستخط آوردند؛ خانه مرا بمباران کردند. [...] من می‌خواستم روز یکشنبه با اعلیحضرت تماس بگیرم؛ گفتند که اول وقت ایشان از کلاردشت به رامسر تشریف برده‌اند و از آنجا رهسپار بغداد شده‌اند. این خبر، خدا را به شهادت می‌طلبم که تردید مرا در عدم اصالت دستخط شاه بیشتر کرد و من یقین کردم که این دستخط بدون اطلاع شاه صادر شده و یا شاه مجبور در امضای سفید مهر شده است. در اینکه شاه سفید مهری داده و بعد دستخط را نوشته‌اند، تردید ندارم.

رفتن شاه را از مملکت، مردم به منزله فرار تلقی کردند، زیرا معقول نبود که شاه یک دولتی را عزل بکند و بعد از مملکت خارج شود. اگر شاه دستخطی به قائم مقام من حقیقتاً داده بود، چرا قائم مقام من (منظور زاهدی است) روز یکشنبه به من اخطار نکرد؟ [...] اگر [او] نخست‌وزیر بود، بایستی روز یکشنبه صبح برود در نخست‌وزیری و به مسؤولیت خود عمل کند. [...] این دستخط را هم من قانوناً عرض کردم، شاه حق عزل نخست‌وزیر را نداشت و هم اصالتاً مورد تردید می‌دانستم و تقریباً یقین داشتم که شاه هرگز حاضر نیست مسؤولیت یک نهضت ملی را به گردن بگیرد و یک نهضت ملی را با یک دستخط از بین ببرد. [...] یا من می‌بایست مصمم می‌شدم که این دستخط را اجرا کنم که به این دلایل که عرض کردم، نمی‌توانستم چنین تصمیمی بگیرم و خود را مسؤول یک ملتی قرار بدهم که

---

۱. گازیوروسکی، کودتای ۱۸ اوت، ۱۹۵۳، صفحه ۲۵ و زیرنویس صفحه ۵۸.

متجاوز از دو میلیون رأی اعتماد به من داده‌اند؛ به این جهات اجرای دستخط را مسکوت گذاشتم...»

مصدق در پاسخ به کیفر خواست دادستان ارتش که وقوع کودتا را در شب ۲۵ مرداد تکذیب کرده بود، گفت:

«اگر کودتا نبود چرا دستخطی که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است، ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از این بود که می‌خواستند با قوای نظامی سازش کنند و زمینه اجرای آن را فراهم کنند. [...] چرا قبل از [اقدام] برای دستگیری من، آقایان وزیرخارجه، وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده نماینده مجلس شورای ملی را در شمیران در منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند. [...] چرا سیم‌های تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا سیم تلفن بازار را قطع نمودند...»

مصدق با استناد به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی گفت:

«... فرمان شاه جنبه تشریفاتی دارد و بس. مصلحت مملکت هم در همین است که شاه در کارها مداخله نداشته باشد. [...] اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و نصب کند، مشروطیت معنا و مفهوم پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت هم سلاطین استبداد می‌کردند...»[۱]

شاه مخلوع که فقط چهار صفحه از کتاب دویست صفحه‌ای خود را به حوادث روزهای بحرانی مرداد ماه ۱۳۳۲ و کودتا اختصاص داده و یکبار از کرمیت روزولت نام برده است، اعتراف کرده که با هندرسن و دیگر دوستان آمریکایی طرح سرنگون ساختن مصدق را تهیه کرده بودند:

«... ما، کرمیت روزولت از «سیا» و لوی هندرسن سفیر آمریکا اتفاق نظر داشتیم که مصدق در برابر اقدام به خلع وی از نخست‌وزیری، با توسل به زور مقاومت خواهد کرد. در این موقع من به طور موقت از ایران خارج می‌شدم. به نظر ما با خارج شدن من از کشور وضع روشن می‌گردید و مصدق چهره واقعی خود را نشان می‌داد و افکار عمومی را به حمایت از سلطنت برمی‌انگیخت...»[۲]

---

۱. مصدق در محکمه نظامی ــ فصل سوم، صفحات ۲۸ ــ ۲۹ و ۹۱.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه از متن انگلیسی، صفحه ۸۹.

www.chebayadkard.com

بخش سوم ــ شاه فراری

انتشار خبر رادیو در صبح روز ۲۵ مرداد و نیز پیام «ارنست پرون» که از تهران از طریق بی‌سیم با کلاردشت ارتباط داشت، شاه را از شکست کودتا آگاه ساخت. وی بی‌درنگ همراه همسرش ثریا، با یک هواپیمای یک موتوره کوچک که در کلاردشت آماده بود، به رامسر پرواز کرد و از آنجا با یک هواپیمای دو موتوره بیچکرافت به خلیانی سرگرد محمد خاتمی و آتابای عازم بغداد گردید.

سال‌ها بعد پس از انتشار کتاب «ضدکودتا» به وسیله کرمیت روزولت، محمدرضا شاه نیز به سکوت ۲۵ ساله‌اش پایان داد و ماجرای فرار خود را از رامسر به بغداد بدین شرح نقل کرده است.

«... خوب به خاطر دارم که دو شب متوالی خواب به چشمانم نرفته بود. آن روز، پیش از طلوع آفتاب رادیو مصدق خبر شکست طرح مرا منتشر کرد. چند دقیقه بعد، پس از دریافت پیام حاکی از بازداشت نصیری، به اتفاق ملکه ثریا با استفاده از هواپیمای کوچکی که در دسترس ما بود، عازم رامسر شدیم و بیست دقیقه بعد به آنجا رسیدیم. سپس با هواپیمای دو موتوره بیچکرافت رهسپار بغداد شدیم. همراهانم دو تن بودند؛ یکی سرپرست اسب‌هایم که با اصرار زیاد همراهمان آمد، دیگری سرگرد خاتمی بود. وی بعدها فرمانده نیروی هوایی گردید و با خانواده ما وصلت کرد. چند ساعت بعد در بغداد فرود آمدیم. [...] فاطمی وزیرخارجه مصدق به سفیرمان در بغداد تلگراف کرده بود که مرا بازداشت کند و عجیب اینکه آن مرد درصدد اجرای آن دستور بود، ولی کوشش او به نتیجه نرسید. ما، دو روز در بغداد توقف کردیم و پس از زیارت اماکن مقدسه با یک هواپیمای مسافربری عازم رُم شدیم.»[۱]

---

۱. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحات ۸۰-۷۹.

سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی که در آن موقع وابسته نظامی ایران در عراق بود، داستان ورود فراریان را بدین شرح نقل کرده است:

«... آن روز، سفیرکبیر ما، آقای سردار انتصار [علم] کلیه کارکنان سفارت را در دفتر کار خود احضار کرد و دستورالعمل وزارت امورخارجه [ایران] را مبنی بر لزوم خودداری کارکنان سفارت از تماس با شاه ابلاغ کرد. شاه از رامسر با هواپیمای بیچکرافت به خلبانی سرگرد خاتمی با ملکه ثریا خودش را به بغداد رسانده بود. شتاب و دستپاچگی او در فرار به حدی بود که نتوانسته بود لباس خود را مرتب کند. او حتی جوراب به پا نداشت. هواپیمای آنها در گوشه فرودگاه متوقف شد و هر سه نفر سرنشین هواپیما، به علاوه آقای آتابای از آن بیرون آمدند و در کناری بلاتکلیف ایستادند. برحسب اتفاق آن روز اعضای، وزارت امورخارجه عراق منتظر ملک فیصل پادشاه عراق بودند که می‌بایستی نیم ساعت بعد وارد بغداد شود. به همین جهت کسی توجه زیادی به هواپیمای بیچکرافت نکرد.

وقتی رییس تشریفات وزارت خارجه که برای استقبال از ملک فیصل به فرودگاه آمده بود چشمش به هواپیمای بیچکرافت و مسافران آن افتاد، از هرکس راجع به هواپیما و هویت مسافران آن پرسش کرد، جواب صحیحی نشنید. ناچار از روی کنجکاوی شخصاً به طرف هواپیما رفت و باکمال تعجب مشاهده کرد یکی از مسافران آن شاه ایران است. [...] او فوراً شاه و همراهانش را به جایگاه مخصوص هدایت کرد و چگونگی را به وزیر خارجه عراق اطلاع داد. به دستور نوری سعید [نخست‌وزیر] شاه و ملکه را به عنوان میهمان دولت عراق پذیرفتند و آنها را قبل از اینکه پادشاه عراق به فرودگاه وارد شود. از آنجا خارج کردند...»[۱]

ژرار دو ویلیه، نویسنده فرانسوی، چگونگی برخورد شاه با وزیر خارجه عراق را در فرودگاه بدین شرح نقل کرده است:

«... شاه با دیدن خلیل کنعا، رییس تشریفات وزارت خارجه عراق با حالتی خسته و افسرده می‌گوید: من فقط برای چند روز از کشور شما تقاضای پناهندگی دارم. من از سلطنت کناره‌گیری نکرده‌ام، این دو تن یکی خلبان هواپیما و دیگری آجودان من است. عزیمت من به عراق ناگهانی و غیرمنتظره بوده است...

هنگامی که شاه حرف می‌زند خلیل کنعا، نگاهی به درون هواپیما می‌کند و متوجه گفته شاه می‌شود؛ البته آنها روی صندلی‌های هواپیما پراکنده است، چند چمدان بزرگ و کوچک [...] در درون هواپیما به چشم می‌خورد. مقام عراقی درمی‌یابد که مصدق پیروز شده است، ولی او [کنعا] به عنوان یک سیاستمدار

---

۱. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۶۸، صفحات ۳۰۷-۳۱۲.

می‌خواهد روابط همجواری و دوستانه موجود را با کشور همسایه‌اش ایران حفظ کند و در عین حال در برخورد با شاه، نزاکت سیاسی را رعایت نماید. وی با چنین احساسی از شاه دعوت می‌کند که در صورت تمایل در کاخ «ریحب» که مخصوص اقامت میهمانان دولت است، اقامت کند...»[۱]

شاه پس از استقرار در محل اقامتش در بغداد، خواستار ملاقات سفیر انگلیس و مذاکره با او گردید، ولی بعد تغییر عقیده داد و پیامی برای او فرستاد که در آن گفته شده بود «چون نمی‌خواهم با انجام ملاقات خصوصی با شما، اوضاع را بغرنج‌تر از آنچه هست نمایم، مایلم فقط با شما بدین وسیله کسب تکلیف و مشورت کنم.» سفیر انگلیس پاسخ داد درباره این موضوع باید با وزارت‌خارجه کشورش مشورت کند. سپس شاه با سفیر آمریکا در بغداد ملاقات «پنهانی» ترتیب داد. خلاصه گزارش «بری»، سفیر آمریکا پیرامون مذاکراتش با شاه بدین شرح است:

«... شاه ایران از طریق دولت عراق درخواست کرد با من ملاقات کند. من نیز به منظور آگاهی از خبرهای دست اول رویدادهای اخیر، همچنین تأکید در پشتیبانی از او، در ساعت ۹:۳۰ دیشب در مهمانسرای رسمی دولت عراق به دیدارش رفتم. شاه به دنبال سه شب بی‌خوابی، خسته و فرسوده به نظر می‌رسید. دگرگون شدن اوضاع او را حیرت‌زده کرده بود، ولی از روش آمریکایی‌ها ابراز نگرانی نکرد...

شاه گفت: در هفته‌های اخیر این فکر در او قوت پیدا کرده بود که باید علیه مصدق اقدام کند. [...] بدین منظور دو هفته پیش به او پیشنهاد شد مسؤولیت اجرای یک کودتای نظامی را به عهده بگیرد. پس از فکر کردن زیاد به این نتیجه می‌رسد که انجام چنین اقدامی باید در چارچوب اختیاراتی که قانون اساسی به او داده انجام شود. لذا تصمیم می‌گیرد ژنرال زاهدی را به جای مصدق به نخست‌وزیری منصوب نماید. [...] شاه افزود: پس از اطمینان از روبراه شدن کارها، برای اینکه مصدق سوءظن پیدا نکند، تهران را به مقصد کاخ اختصاصی دریای خزر ترک می‌کند و سه روز بعد فرمان نخست‌وزیری زاهدی را به وسیله یک سرهنگ مورد اعتماد برای زاهدی به تهران می‌فرستد. [...] ولی مصدق به طریق نامعلومی احساس خطر می‌کند و با استفاده از فرصت و با موفقیت به خنثی کردن عملیات می‌پردازد و سرهنگ [حامل فرمان] را بازداشت می‌کند.»

سفیر آمریکا در بغداد در ادامه گزارش خود می‌افزاید:

«امروز صبح شاه با یک فروند هواپیمای بیچکرافت همراه با یک خلبان و یکی از

---

۱. ژرار دو ویلیه، صعود مقاومت‌ناپذیر، صفحات ۲۳۲-۲۳۵.

مقامات دربار سلطنتی و همسرش کاخ ساحل دریای خزر را ترک کرد و در ساعت ۱۰:۵ در بغداد فرود آمد. ملک فیصل [پادشاه عراق] در ساعت ۱۱ از سفر اردن بازگشت. بعدازظهر امروز شاه به دیدن ملک فیصل رفت. پادشاه عراق به لحاظ رعایت میهمان‌نوازی از شاه دیدار کرد...

شاه گفت قصد دارد بزودی، شاید هم فردا، اعلامیه‌ای صادر کند. او به هر حال نیاز به کسب خبر از تهران دارد. [...] شاه درصدد است در این بیانیه بگوید: سه روز پیش مصدق را عزل کرده و ژنرال زاهدی را به نخست‌وزیری منصوب نموده است، زیرا مصدق چندبار قانون اساسی را نقض کرده است و او [شاه] با توجه به سوگندی که هنگام جلوس به سلطنت برای حفظ قانون اساسی یاد کرده، راهی جز برکناری او نداشته است. [...] شاه گفت علت شکست طرح، برای او غیرقابل درک است، زیرا مقامات مورد اعتماد دربار نسبت به موفقیت طرح اطمینان کامل داشتند.

شاه افزود: اکنون برای حرکت بعدی، نیاز به اطلاعات و توصیه دارد. همچنین اظهار داشت: گمان نمی‌کند بیش از چند روز در اینجا [بغداد] بماند. قصد دارد به اروپا برود و از آنجا عازم آمریکا شود و در آنجا کاری پیدا کند، زیرا خانواده بزرگی دارد و دارایی‌اش در خارج از ایران بسیار ناچیز است.

من برای تقویت روحیه‌اش گفتم: امیدوارم بزودی برای زمامداری ملتش و سر و سامان دادن به امور به ایران برگردد. [...] شاه گفت معتقد است که مصدق می‌تواند با حزب توده ائتلاف کند؛ سپس توده‌ای‌ها او را کنار می‌گذارند و آنگاه مصدق دکتر «بنش» ایران خواهد شد... بری»[۱]

سفیر آمریکا پس از ملاقات با شاه، چگونگی مذاکراتش با شاه «بهت‌زده» را به همان مضمون که به واشینگتن مخابره کرده است، به همتای انگلیس خود در بغداد اطلاع می‌دهد. در گزارش سفیر انگلیس ضمن بازگو کردن اظهارات سفیر آمریکا، آمده است:

«... امروز دکتر جمالی خواستار ملاقات با من شد. او تازه شاه را دیده بود. شاه به او گفته بود میل ندارد در ملاقات [خصوصی] با من اوضاع را بغرنج‌تر کند، ولی از جمالی خواسته بود از من بپرسد آیا به طور علنی علیه مصدق اظهاراتی بنماید یا نه؟ همچنین از من کسب تکلیف کرده بود. من گفتم مراتب را گزارش می‌کنم، مطلب را به سفیر آمریکا نیز اطلاع خواهم داد.

از راهنمایی هرچه زودتر شما سپاسگزارم...»[۲]

---

۱. گزارش سفیر ایالات متحده در عراق (بغداد) به وزارت خارجه آمریکا؛ ۱۷ اوت ۱۹۵۳ (۲۶ مرداد ۱۳۳۲)، تلگرام شماره ۱۷۵۳ ــ ۷۸۸/۰۰/۸.

۲. از سفارت انگلیس در بغداد به وزارت خارجه، ۱۷ اوت ۱۹۵۳، 371/104659.

بررسی مضمون گزارشات سفرای انگلیس و آمریکا حاکی از ضعف روحی، نگرانی شدید و عدم توانایی شاه در تصمیم‌گیری نسبت به سرنوشت خود و کشورش می‌باشد. از هر دو سفیران انگلیس و آمریکا تقاضا می‌کند او را راهنمایی کنند و حتی درباره اینکه علیه مصدق اظهارنظر کند یا نه، به جای او تصمیم بگیرند. به نظر می‌رسد که شاه فراری دیگر امید بازگشت به ایران را از دست داده بود، زیرا از سفارت آمریکا در بغداد درخواست کرد ترتیب فروش هواپیمای بیچکرافت را فراهم کنند. در این ضمن سفیر ایران از دولت عراق خواسته بود هواپیمای مزبور را که متعلق به ایران است، به سفارت تحویل دهند. چون دولت عراق به لحاظ جلوگیری از تیرگی روابط با ایران مایل نبود در این کار مداخله کند، از سفیر آمریکا درخواست شد هواپیمای بیچکرافت را از بغداد به محل دیگری انتقال دهند. سفیر آمریکا پس از مشورت با سفیر انگلیس پیشنهاد کرد تا تعیین تکلیف هواپیما، آن را به فرودگاه «حبانیه» بفرستند. در پایان گزارش سفیر انگلیس به وزارت خارجه آن کشور گفته شده بود:

«... سفارت ایران دیر یا زود از موضوع انتقال هواپیما از بغداد به محل دیگر مطلع خواهد شد. عراقی‌ها نیز اگر تحت فشار قرار گیرند، ناگزیر به افشای محل هواپیما خواهند شد. [...] به نظر من بهترین راه، فروش هواپیما با موافقت شاه به [شرکت نفت] آرامکو است ...»[۱]

مذاکره درباره سرنوشت شاه ــ شکست کودتا، فرار شاه و همسرش به بغداد و سپس عزیمت شتاب زده‌اش به رم در روز ۲۷ مرداد (۱۸ اوت ۱۹۵۳)، لندن و واشینگتن را در سیاستی که باید در قبال او در پیش بگیرند، دچار تردید و سردرگمی کرده بود. وزارت خارجه بریتانیا به منظور بررسی وضع شاه و پاسخ به درخواست او از سفیران انگلیس و آمریکا و نیز برای «راهنمایی» وی، «رجینالدباوکر» معاون آن وزارتخانه را مأمور این کار و یافتن راه حل‌های احتمالی کرد. به لحاظ اهمیت موضوع و درک چگونگی روابط بیگانگان با شاه دست‌نشانده ایران، قسمت‌هایی از گزارش باوکر را در زیر نقل می‌کنیم:

«شاه بی‌آنکه منتظر دریافت پاسخی شود، [از بغداد] رهسپار رم گردید، ولی بزودی با او ارتباط برقرار می‌کنیم. طبق تلگرام شماره ۱۷۹۰ مورخ ۱۸ اوت واشینگتن، به سفیر ایالات متحد آمریکا در رم دستور داده شده به شاه (که امروز مصاحبه

---

۱. از سفیر بریتانیا در بغداد، به وزارت خارجه، ۱۹ اوت ۱۹۵۳، Fo 371/104659.

مطبوعاتی ترتیب می‌دهد) توصیه‌نماید موقعیت قانونی خود و نیز اقدام غیر قانونی مصدق را توجیه کند...

در این ضمن وزارت خارجه آمریکا تأیید کرد که آقای «بیدل اسمیت» به سفیر دولت اعلیحضرت ملکه [بریتانیا] گفته است، آنها تمایل دارند که «امتیازات کوچکی» به مصدق بدهند. (تلگرام شماره ۱۷۱۸ واشینگتن)

توصیه ما به شاه می‌بایست به احتمال قوی با نظریه آمریکایی‌ها هماهنگ باشد. گذشته از این موضوع، سه احتمال باید درنظر گرفته شود:

الف ــ ارسال یک پاسخ «دقیق» مبنی بر ابراز تأسف نسبت به بیچارگی شاه، با این توصیه که هرگونه اقدام وی با رعایت مصالح داخلی ایران صورت گیرد.

ب ــ تشویق او به روشن ساختن این موضوع که برطبق قانون اساسی عمل کرده و همچنان پادشاه ایران است. از سلطنت کناره‌گیری نکرده و خلع خود را از سلطنت برخلاف قانون اساسی نمی‌پذیرد.

ج ــ برانگیختن او به مبارزه همه جانبه علیه مصدق...»

اظهارنظر معاون وزارت خارجه بریتانیا، ضمن تجزیه و تحلیل جنبه‌های مختلف موضوع، بدین شرح است:

«... این نکته نیز می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد که شاه بدون کمتر توجهی به شأن و مقام خود دست به فرار زده است. در چنین وضعی هر نوع پیام از سوی او در ایران تأثیر مثبت نخواهد داشت و دیگر آن کسی نیست که در آینده بتوان به عنوان یک رهبر مؤثر روی او حساب کرد. همچنین برای ما سودمند نیست که او را به صورت عاملی که مردم [ایران] نسبت به او وفادارند، بشناسیم. از سوی دیگر نباید شاه را به عنوان امکان یک رهبر معارض با مصدق بکلی نفی کنیم...»

«باوکر» پیشنهاد کرده بود که انگلستان از توصیه‌های آمریکایی‌ها، مبنی براینکه: باید به شاه کمک کرد تا موقعیت خود را به عنوان شاه قانونی حفظ کند، پیروی نماید. در پایان، معاون وزارت خارجه بریتانیا با ابزار تردید در مورد سرنگون ساختن مصدق در آینده نزدیک، پیشنهاد کرده بود بهتر است به شاه توصیه شود در حال حاضر در نقطه‌ای از خاورمیانه توقف کند.[۱]

بعدازظهر روز ۲۷ مرداد شاه و همراهانش با هواپیما وارد رم شدند. در آنجا نیز مانند بغداد، هیچ یک از کارکنان سفارت ایران به فرودگاه نیامده بود. نظام خواجه نوری، کاردار سفارت در ایتالیا، با وجود اطلاع از ساعت ورود شاه برای

---

۱. همان منبع، یادداشت «باوکر» ۱۹ اوت ۱۹۵۳، Fo 371/104659.

گردش به ساحل دریا رفته بود. حتی کلید اتومبیل ثریا راکه در سفر پیش خریداری کرده بود، برای او نفرستاد.

فراریان از فرودگاه یکسره به هتل «اکسلیور» رفتند و برای روبرو نشدن با خبرنگاران از اطاق خود خارج نشدند و تا نیمه‌های شب، به خبرهای رادیو درباره تظاهرات مردم ایران، سرنگون کردن مجسمه‌ها و نطق شدیداللحن دکتر فاطمی گوش کردند.

شاه و همسرش که با شنیدن خبرهای ایران سخت‌نگران و نومید شده بودند، به بحث و چاره‌جویی درباره آینده خود پرداختند. ثریا از شوهرش می‌پرسد: کجا قصد داری برویم؟ شاه می‌گوید: احتمالاً به آمریکا می‌رویم، مادرم و شمس نیز آنجا رفته‌اند.[۱]

روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) دستورالعمل وزارت خارجه آمریکا به سفیر آن کشور در رُم اعلام شد. در این تلگراف به شاه توصیه شده بود بیانیه‌ای درباره حوادث اخیر ایران صادر کند و تأکید نماید که «بر طبق قانون اساسی مصدق را عزل و زاهدی را به نخست‌وزیری منصوب کرده و برای جلوگیری از خونریزی ایران را ترک کرده است.»

همچنین در دستورالعمل مزبور گفته شده بود «صدور این بیانیه از سوی شاه وضع را روشن می‌کند و چنانچه او بتواند به ایران مراجعت نماید، در تقویت موضع او مؤثر خواهد بود. [...] بیدل اسمیت (معاون وزارت خارجه آمریکا) اقدام در زمینه بهبود روابط با مصدق از راه دادن امتیازات کوچک را تأیید کرد. هندرسن اطلاع داده است که امروز ساعت شش با مصدق قرار ملاقات دارد. وزارت خارجه پس از دریافت گزارش مذاکرات امروز، درباره مشی سیاست بعدی خود مطالعه خواهد کرد.»[۲]

دستگیری کودتاچیان ــ از نخستین ساعات شکست کودتا، دستگیری کودتاچیان و همکاران آنها آغاز گردید. پس از بازداشت سرهنگ نصیری، شماری از افسران و غیرنظامیان دستگیر و زندانی شدند.[۳] از کارکنان دربار، ابوالقاسم امینی، کفیل

---

۱. ثریا، اتوبیوگرافی، صفحات ۹۲-۹۳.

۲. از سفارت انگلیس در واشینگتن به وزارت خارجه آن کشور، ۱۸ اوت ۱۹۵۳، منبع پیشین.

۳. این افراد از جمله دیگر بازداشت شدگان بودند: سرتیپ پاتمانقلیچ ــ سرهنگ ۲ اسکندر آزموده ــ

وزارت دربار، رحیم هیراد و ارتشت پرون بازداشت گردیدند. مظفر بقایی نیز بازداشت شد. فرماندار نظامی در اعلامیه‌ای به سرلشکر زاهدی اخطار کرد که ظرف ۲۴ ساعت خود را به فرمانداری نظامی معرفی کند.

روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد طی تظاهرات پراکنده، مردم مجسمه‌های شاه و پدرش را در میدان سپه، میدان بهارستان و میدان راه‌آهن سرنگون کردند. کاخ‌های سلطنتی در سعدآباد و تهران تحت‌نظر دولت قرار گرفت. روز ۲۷ مرداد روزنامه‌ها خبر آزادی عده‌ای از توقیف شدگان، از جمله ابوالقاسم امینی و سرتیپ بازنشسته شیبانی را منتشر کردند.

در اعلامیه‌ای که از سوی شهربانی منتشر شد، برپایی هرگونه تظاهرات و اعمالی که نظم عمومی را مختل کند، ممنوع اعلام گردید. فرماندار نظامی تهران نیز سه اعلامیه صادر کرد: یکی جایزه یکصد هزار ریالی برای کسی که دولت را از محل اختفای سرلشکر زاهدی آگاه کند. دیگری احضار سرهنگ عباس فرزانگان بود. در اعلامیه سوم هرگونه تظاهرات بدون موافقت قبلی فرمانداری نظامی ممنوع شده بود.(۱)

روزنامه‌های تهران اخبار و گزارش‌های مربوط به توطئه کودتا را با عناوین گوناگون چاپ و منتشر کردند. مطبوعات حزب توده که به طور علنی انتشار می‌یافت، با شعارهای ضدسلطنت، خواستار لغو نظام سلطنتی و برقراری جمهوری دموکراتیک شده بودند. باختر امروز در شماره ۲۶ مرداد بیشتر صفحات خود را به موضوع کودتا، پایین کشیدن مجسمه‌های شاه و پدرش از میادین و گزارش‌های خبرگزاری‌های جهان از اوضاع ایران اختصاص داده بود. در سر مقاله این روزنامه تحت عنوان «خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد» گفته شده بود:

«قرار کودتاچیان با فرزند عاقد قرار داد ۱۹۳۳ این بود که اگر در خفه کردن صدای ملت، در نابود کردن حکومت ملی توفیق پیدا کردند و توانستند بر دست و پای افراد وطن‌پرست و آزادی‌خواه زنجیر بکشند؛ رادیو تهران در ساعت مقرر برنامه معمولی خود را شروع نکند تا سردسته خیانت‌کاران، خود را از کلاردشت پس از چند دقیقه با هواپیما به تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت و مرگ استقلال و محو حاکمیت مملکت را از انگلستان بستاند.

← سرهنگ ۲ زند کریمی ــ سرهنگ ۲ منصور خسرو پناه ــ سرهنگ علی محمد روحانی ، سرهنگ ۲ منصورپور ــ سروان شقاقی ــ سرتیپ بازنشسته شعری.

۱. روزنامه باختر امروز، کیهان، ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲.

این جوان هوسباز، با یک چنین اندیشه خام و احمقانه‌ای، فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات وطن، تمام جهاد ملی‌شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم و خانه‌برانداز استعمار انگلستان از اوست و هم اوست که در مقابل دربار، در برابر مجلس‌سازی اشراف، در اقلیت سازی مادر، در جلو مداخلات برادرها و در تحریکات و مداخلات علنی و آشکار خود شاه برضد منافع کشور، سد آهنین مقاومت بسته و نمی‌گذارد که حاصل زحمات و جانبازی‌هایش را یک کانون فساد و ناپاک و یک مرکز فحشا به آتش هوسبازی و نوکر شدن لندن اندازد...»

دکتر فاطمی شاه را آماج شدیدترین حملاتی که تا به آن روز سابقه نداشت، قرار داد و او را «خائن حقیر»، «اسیر اراده اجنبی» و «غارتگر» دانست و با اشاره به وظیفه سنگینی که مردم به عهده دارند، گفت:

«... برو، ای خائن... که دیگر برای این خیانت هولناک که ورق آخر و برگ نهایی دوازده سال سلطنت توست و با اشاره و دستور مستقیم آنان صورت گرفت، مزدی به تو نخواهند پرداخت. اکنون از غارتی‌های پدر و از دلارها و لیره‌های یغما شده خویش باید خرج کاباره‌های اروپا را تأمین کنی. [...] برو ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت‌آمیز دودمان سی‌ساله پهلوی را تکمیل کردی. [...] وظیفه امروز مردم، سنگین‌تر از همیشه است. به هیچ کس، به هیچ دسته سیاسی نباید فرصت سوءاستفاده از جهاد خود را بدهند. همه این مبارزات برضد نفوذ اجنبی است و اجنبی برای ما هر کسی است که خارج از مرزهای ایران باشد.»[1]

خبرنگاران خارجی رویدادهای پس از کودتا را با عناوین گوناگون مورد بحث و تفسیر قراردادند. گزارش خبرنگاران یونایتدپرس، در تاریخ ۱۷ اوت (۲۶ مرداد ۱۳۳۲) بدین شرح بود:

«... امروز گفته معروف که در نیمه دوم قرن بیستم فقط پنج شاه در دنیا باقی خواهد ماند؛ که یکی پادشاه انگلیس و چهارتای دیگر روی ورق‌بازی، در تهران به مرحله عمل درآمد. ملت ایران یکی دیگر از سلاطین را از تاج و تخت سرنگون کرد...»

آسوشیتدپرس، در گزارش خود، وضع شهر تهران را آرام توصیف کرده و در ضمن گفته بود:

«مردم ضمن تظاهرات ضدشاه، علامت خیابان چرچیل را از روی دیوار کندند...»

---

۱. باختر امروز، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲.

گزارش خبرگزاری فرانسه بدین شرح بود:

«...سه برادر شاه فراری ایران که دیروز به وسیله هواپیمای شخصی خود به بغداد فرار کرد، تحت حمایت نیروهای انتظامی قرار گرفته و اجازه خروج از کاخ سلطنتی را ندارند. امروز کابینه مقدمات تشکیل شورای سلطنتی را فراهم خواهد کرد تا درباره برادران شاه تصمیم بگیرد...»[۱]

رویتر از قول خبرنگار خود درباره رژیم آینده ایران بدین نحو اظهارنظر کرده بود:

«ایران نیز ممکن است مانند مصر، رژیم سلطنتی را ملغی کند. در محافل دیپلماتیک لندن اظهار داشتند که این امر احتمال دارد، ولی معلوم نیست آیا دکتر مصدق مانند [ژنرال] نجیب خود را رییس جمهوری اعلام خواهد کرد یا شخص دیگری را به این سمت منصوب خواهد کرد، یا به شاه اجازه خواهد داد که عنوان قبلی‌اش را داشته باشد.»[۲]

روزنامه‌های لندن درباره اوضاع ایران نظریات گوناگونی ابراز داشتند؛ تایمز، روزنامه معروف انگلیس ضمن تأیید پیروزی دیگر مصدق، توصیه‌های سفیران انگلیس و آمریکا در لندن به شاه را مبنی براینکه «اقدام نخست‌وزیر کهنه کار ایران در توسل به رفراندوم، به دلیل تخلف از قانون و نیز مخالفت شاه با انحلال مجلس بوده است.» عنوان کرده و گفته بود:

«... شاه با این عمل خود [کودتا] قصد برکناری مصدق را داشت و برطبق قانون می‌توانست نخست‌وزیر را عزل کند. اگر افراد گارد سلطنتی در آغاز عملیات موفق شده بودند، مردم با آنها همراه می‌شدند، ولی چنین نشد و مصدق پیروز گردید...»[۳]

---

۱. کیهان، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲.
۲. به نقل از باختر امروز، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲.
۳. روزنامه تایمز، ۱۷ اوت ۱۹۵۳.

www.chebayadkard.com

بخش چهارم ــ سه روز سرنوشت‌ساز

شکست کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و فرار محمدرضا شاه، برای ملت ایران پیروزی بزرگی بود، ولی پیروزی نهایی نبود. صبح روز ۲۵ مرداد، مردم تهران که از شنیدن خبر کودتای شب قبل آگاه شده بودند، هیجان زده به خیابان‌ها ریختند گروه‌هایی که بیشتر آنها جوانان و دانشجویان بودند، با سردادن شعارهای ضدسلطنت و طرفداری از مصدق به تظاهرات پرداختند، مجسمه‌های شاه و پدرش را از میادین بزرگ پایین کشیدند و خرد کردند و دانسته و ندانسته نظم شهر را برهم زدند. در روزهای ۲۵ و ۲۶ روند بی‌نظمی، به خودسری و هرج و مرج کشیده شد.[1] در این میان، حزب توده با استفاده از فرصت دلخواه خود، ابتکار عملیات را در دست گرفت.

در آن سه روز سرنوشت‌ساز، مسؤولان مملکت و رهبران جبهه ملی و احزاب و جمعیت‌های سیاسی از انجام وظایف خطیری که به عهده داشتند، غفلت کردند، و بی‌آنکه اهمیت فرصت و موقعیت خاصی راکه به ندرت در تاریخ ملت‌ها فراهم می‌شود، درک کنند و نیز به جای ایجاد یک جبهه متشکل و متحد به منظور ادامه نبرد علیه دشمن شکست خورده و زخمی، در لاک خود فرو رفتند. شماری نیز درصدد برآمدند از پیروزی به دست آمده، به سود خود و هدف‌های سیاسی خویش بهره‌برداری کنند.

---

۱. اوایل شب ۲۶ مرداد، مؤلف با چندتن از دوستان در کافه نادری (خیابان انقلاب فعلی) قرار ملاقات داشت و شاهد نمونه‌ای از بی‌نظمی و خودسری بود. دو جوان بیست و دو سه ساله وارد سالن شدند و به بازدید روزنامه‌هایی که مشتریان کافه در دست داشتند و یا در حال مطالعه بودند، پرداختند. اینان روزنامه‌های مخالف نظر و عقیده خود را از دست مشتریان کافه و یا از روی میز آنها برمی‌داشتند و پاره می‌کردند!

طی آن سه روز تعیین‌کننده، فرصت‌های گرانبهایی از دست رفت. مراکز توطئه به جای خود باقی ماندند و به کرمیت روزولت فرمانده کودتای شکست خورده، که درصدد خارج شدن از ایران بود[1] و مزدوران ایرانی تحت فرمان او مجال داده شد تا طرح کودتای دیگری را فراهم ساخته و به اجرا درآورند.

سران جبهه‌ملی که توطئه‌هایی نظیر سی‌ام تیر و نهم اسفند ۱۳۳۱ را پشت‌سر گذارده بودند، پس از کودتای شب ۲۵ مرداد دچار نوعی گیجی و سردرگمی شده بودند و پس از میتینگ عصر ۲۵ مرداد در میدان بهارستان نه تنها هیچ‌گونه اقدامی در بسیج و آمادگی نیروهای ملی برای قلع و قمع فوری توطئه گران و مقابله احتمالی با دور دوم پیکار به عمل نیاوردند، بلکه خیابان‌های تهران را در اختیار حزب توده و عوامل دشمن گذاردند تا با ایجاد ناامنی و شایعه پراکنی، مردم را نگران سازند.

دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور مصدق، ضمن تأیید مواردی از اشتباهات آن چند روز، درباره غفلت و ندانم کاری رهبران جبهه ملی چنین گفته است:

«بعد از شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، اشتباهات متعدد دیگری روی داد؛ وقتی میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان تمام شد، مردم را به حال خودشان رها کردند. بعد از آن سخنان تند، باید مردم عصبی و تحریک شده را راهنمایی می‌کردند. از همان پایان میتینگ افراد حزب توده در شهر پراکنده شدند و هرچه خواستند، گفتند و انجام دادند. این همان چیزی بود که دشمنان ما و مجریان طرح کودتا می‌خواستند. ملیّون بدون آنکه در پایان میتینگ دستورالعملی دریافت کنند، متفرق شدند. درست است که با شکست کودتا و فرار شاه، مردم هیجان زده شده بودند و در انتظار تغییر و تحولی از سوی دولت بودند، ولی نباید از جانب میتینگ دهندگان رها می‌شدند. در آن موقع باید به مردم تفهیم می‌شد که بیش از هر وقت هوشیار باشند. باید تماس رهبران جبهه‌ملی و ملیّون با مردم قطع نمی‌شد. می‌بایست به طور منظم به مردم آموزش داده می‌شد و تفهیم می‌گردید که نظم و آرامش را حفظ کنند و در انتظار تصمیمات دولت باشند. باید همه روزه رهبران جبهه ملی با وسایل مختلف با مردم حرف می‌زدند و مردم را آماده نگاه می‌داشتند. از روز ۲۵ به بعد، یعنی تا روز ۲۸ مرداد، در تهران هیچ اجتماعی به وسیله احزاب و جمعیت‌های ملی صورت نگرفت. در عوض افراد حزب توده در دسته‌های کوچک، آزادی عمل یافتند و بهانه به دست خارجیان دادند و مردم را نگران ساختند.»

---

۱. گازیوروسکی، کودتای ۱۹۵۳، صفحه ۳۵.

دکتر صدیقی داستان برخوردش را با دونن از رهبران جبهه ملی در منزل دکتر مصدق، پس از میتینگ میدان بهارستان، بدین شرح نقل کرده است:

«من بعدازظهر روز ۲۵ مرداد در خانه نخست‌وزیر بودم و با رییس شهربانی ارتباط داشتم. او به طور منظم اخبار را به من اطلاع می‌داد و من با نخست‌وزیر مشورت می‌کردم. سخنان ناطقین میدان بهارستان را هم اجمالاً شنیدم. حدود ساعت هفت بعدازظهر آقایان دکتر شایگان و مهندس رضوی به خانه دکتر مصدق آمدند، در همین موقع رییس شهربانی تلفن کرد و گفت: توده‌ای‌ها از میدان بهارستان در حال شعار دادن به حرکت درآمده‌اند و معلوم نیست برنامه آنها چیست و کسب تکلیف کرد. چند ساعت بعد از قرار شاه، نمی‌شد بگوییم قوای انتظامی تظاهرکنندگان را با خشونت پراکنده کنند و حادثه بیافرینند. من به اطاق دکتر مصدق رفتم و با تندی به دکتر شایگان و مهندس رضوی گفتم: مردم را رها کرده‌اید و آمده‌اید اینجا، با آن سخنرانی‌های تند... باید مردم را هدایت می‌کردید؛ حساسیت موقع را باید برای ده‌ها هزار تن مردمی که آنجا جمع شده بودند، تشریح می‌کردید؛ باید به فکر مردمی باشید که آنها را به حرکت درآورده‌اید، آنها را رها کرده‌اید و به اینجا آمده‌اید؟
دکتر مصدق سکوت کرده بود. آنها هم همین‌طور... آقایان حرکت کردند و رفتند داخل شهر و میدان سپه که مراقب باشند، ولی آن وقت دیر بود...»[۱]

دولت نیز بدون اقدام در بسیج و آماده ساختن مردم برای مقابله با پیش‌آمدهای احتمالی، سرگرم مذاکره درباره تشکیل شورای امنیت برای تعیین تکلیف شاه و مملکت بود. حزب توده با ایجاد تظاهرات آشوب‌گرانه و پخش شعارهای ضدسلطنت تغییر فوری رژیم و ایجاد جمهوری دموکراتیک را طلب می‌کرد. عملیات حزب‌توده در آن برهه حساس و تاریخی، درست در جهت اهداف لندن و واشینگتن بود. شایعه پراکنی به اوج شدت رسیده بود؛ رسانه‌های خبری انگلستان و آمریکا مصدق را هواخواه حزب توده و متحد شوروی‌ها معرفی می‌کردند و مردم بی‌خبر از حقایق را، بیش از پیش نگران می‌ساختند. شبکه رشیدیان مأموریت داشتند با پخش شایعات و شعارهای ضدملی و ضدمذهب، خلق را نگران و مرعوب کنند و این گمان را تلقین نمایند که پیروزی مصدق، پیروزی حزب توده و فنای اسلام است. ریچارد کاتم، که در آن موقع در ایران بوده و برای «سیا» کار می‌کرد، سال‌ها بعد گفت:

---

۱. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، ۱۳۳۲؛ گفتگو با استاد دکتر غلامحسین صدیقی، صفحات ۵۳۴-۵۳۷.

«برادران رشیدیان از فرصت استفاده کردند و مردمی را که در اختیار ما بودند به خیابان‌ها فرستادند تا به نحوی عمل کنند که گویی توده‌ای‌ها هستند. نقش آنها بیش از تحریک مردم و فتنه‌انگیزی بود. آنها به منزله گروههای ضربت بودند و طوری عمل می‌کردند که گویی توده‌ای [کمونیست] هستند و مساجد و روحانیون را سنگ باران می‌کنند.»[۱]

خوشنودی کرمیت روزولت از عملکرد حزب توده در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ جالب و شگفت‌آور است. وی از آشوب‌گری دسته‌جات حزب توده در خیابان‌های تهران ابراز خرسندی می‌کند و کوشش آنها را در ایجاد تظاهرات و بی‌نظمی در راستای طرح اجرای کودتای دوم می‌داند و می‌نویسد:

«توده‌ای‌ها با تشویق و حمایت شوروی‌ها به خیابان‌ها ریختند و با اینکه تعدادشان از چند هزار تن تجاوز نمی‌کرد، بدون اغراق خیابان‌ها را به تصرف خود در آورده بودند. آنها سراسر شهر تهران را از شمال تا غرب بازار اشغال کرده بودند و با سردادن شعارهای ضدسلطنت، مجسمه‌های رضاشاه و پسرش، محمدرضا شاه را پایین کشیدند و خوشحال‌کننده‌تر اینکه آنچه را می‌توانستند، غارت می‌کردند و به هر ساختمانی که امکان داشت، هجوم بردند. [...] این بهترین واقعه‌ای بود که ما انتظارش را می‌داشتیم. آنها هرچه بیشتر علیه شاه فریاد می‌زدند، ارتش و مردم بهتر و بیشتر متوجه دشمنی آنها نسبت به خود می‌شدند. وقتی آنها نسبت به شاه ابراز تنفر می‌کردند، تنفر مردم نسبت به آنها بیشتر می‌شد و هرقدر بیشتر شهر را غارت می‌کردند، عده بیشتری را خشمگین می‌ساختند.

هیچ عاملی بهتر و سریع‌تر از این اعمال نمی‌توانست اوضاع را [به نفع ما] برگرداند. روز یک شنبه چند نوبت آشوب و چپاولگری دیده شد، ولی روز دوشنبه [۲۷ مرداد] وضع کاملاً روبراه گردید. باید به آنها فرصت فعالیت بیشتر می‌دادیم تا مردم تهران آماده قیام گردند و آنها را سرجایشان بنشانند و برادران «بوسکو» نیز ترتیب برانگیختن مردم را فراهم سازند...»[۲]

در سه روز ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مرداد، کشور بیش از هر زمان نیاز به آرامش و امنیت داشت. قرار بود عصر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد جلسه فوق‌العاده هیأت دولت به منظور اخذ تصمیم درباره نظام آینده مملکت، از طریق نظرخواهی مردم تشکیل شود، ولی چون هندرسن که روز پیش به تهران بازگشته بود، درخواست دیدار فوری نخست‌وزیر را کرده بود، جلسه هیأت دولت به روز بعد موکول شد و کودتای

۱. لاپینگ، پایان امپراطوری، صفحه ۲۲۰. ۲. ضدکودتا، صفحات ۱۷۹-۱۸۰.

۲۸ مرداد به عمر دولت پایان داد.

در این میان، کمیته مرکزی حزب‌توده خواستار تغییر فوری شده بود. در بیانیه‌ای که روز ۲۷ مرداد در روزنامه شجاعت انتشار یافت، گفته شده بود:

«یکوشیم تا بساط سلطنت را از میان برداریم و رژیمی را که اساس آن به رأی مردم استوار باشد، در کشور برقرار سازیم. [...] باید بلادرنگ برافکندن سلطنت و برقراری رژیم جمهوری به رفراندوم گذاشته شود...»[۱]

به همان نسبت که مسؤولین امور مملکت و همچنین رهبران جبهه‌ملی دچار نوعی گیجی و سردرگمی شده بودند، فعالان «سیاه» و MI-6 با استفاده از پراکندگی و بلاتکلیفی نیروهای ملی هوشیارانه و با جسارت عمل کردند. ستاد ارتش و همه فرماندهان تیپ‌های پادگان تهران به استثنای سرهنگ ممتاز، نهایت سستی و بی‌لیاقتی را نشان دادند. برخی نیز خیانت کردند. با آنکه در جریان کودتای ۲۵ مرداد چند تن از افسران شاغل در یگان‌های رزمی و اطلاعاتی به عنوان عناصر نامطمئن شناخته شده بودند، تعویض نشدند. عجیب اینکه شماری از این قبیل افسران که در جریان تحقیق از متهمین شرکت در کودتا، همکاری آنها با توطئه‌گران به اثبات رسیده بود، همچنان برسر کار ماندند؛ حتی یک‌تن از آنها (سرتیپ محمد دفتری) که در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد نقش تعیین‌کننده داشت، به ریاست شهربانی منصوب گردید. سرتیپ سیاسی، رییس رکن دوم ستاد ارتش و مورد اعتماد سرتیپ تقی‌ریاحی، از ابتدا با کودتاچیان همکاری می‌کرد. سرهنگ حسن اخوی که پس از پیروزی کودتا سرتیپ شد و به معاونت ستاد ارتش منصوب گردید، با جاسوسان آمریکایی ارتباط تنگاتنگ داشت. وی که در پشت صحنه فعالیت می‌کرد، یکی از چهره‌های مرموز و ناشناخته‌ای است که سال‌ها در خدمت دشمنان ایران بوده است.[۲]

غفلت و سهل‌انگاری مسؤولان امور مملکت بویژه ستاد ارتش و از سوی دیگر هوشیاری، آمادگی و تحرک دشمن با طرح و برنامه، موجب گردید که بسیاری از عوامل اطلاعاتی در رکن دوم ستاد ارتش، شهربانی و فرمانداری نظامی، به اردوی

---

۱. روزنامه شجاعت (به جای بسوی آینده)، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲.

۲. مصاحبه با سرتیپ دکتر شایانفر، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۵۹۷-۶۰۵؛ ماجرای کودتای سرلشکر ولی‌الله قرنی، صفحات ۷۹-۹۰.

او بپیوندند. برخی از افسران ارتش و نیروهای انتظامی نیز «دو دوزه» بازی کردند و در ساعات آخر روز ۲۸ مرداد همراه با پیمان شکن‌ها و فرصت‌طلبان، دروازه را به روی دشمن گشودند. بدین ترتیب شبکه‌ای وسیع به سرکردگی جاسوسان انگلیس و آمریکایی، با همکاری فاسدترین عناصر دربار و عده‌ای از امیران و افسران بدنام که به علت عدم صلاحیت خدمتی و فساد اخلاق، با رأی اکثریت جامعه افسران از ارتش رانده شده بودند، گروهی از چاقوکشان حرفه‌ای، قداره‌بندان حزب سومکا و حزب ذوالفقار، همراه با افراد حزب زحمتکشان مظفر بقایی و دارو دسته حسن عرب و شماری از روسپیان سرشناس را بسیج کردند تا به خواست بیگانگان، جنبش ضداستعماری مردم ایران را سرکوب کنند و دولتی را که طی دو قرن تاریخ سیاسی ایران به منزله امید و آرزوی ملی بود، از میان بردارند...

www.chebayadkard.com

بخش پنجم ــ افشاگری خیانت‌کاران

اوایل صبح روز ۲۵ مرداد، مصدق نخست‌وزیر، سرتیپ دکتر علینقی شایانفر[1]، دادستان فرمانداری نظامی تهران را احضار می‌کند و درباره کودتای شب گذشته، مشخصات متهمان دستگیر شده و تحقیق از آنها جویا می‌شود. به جهت اهمیت موضوع، بخشی از مصاحبه سرتیپ شایانفر، با مؤلف پیرامون مذاکراتش با نخست‌وزیر، و نیز تحقیقاتی که از کودتاچیان شده بود، در زیر نقل می‌شود:

«... دکتر مصدق بسیار مبادی آداب بود. پس از اینکه نشستم سؤال کردند: از کودتای دیشب اطلاع دارید؟

گفتم: بله، خبرهایی شنیده‌ام. مردم هم کم و بیش چیزهایی می‌دانند. عده‌ای هم بازداشت شده‌اند...

نخست‌وزیر گفت: باید از آنها تحقیق شود و معلوم گردد چه کسی کودتا کرده، ارتش؟ شاه؟ دیگران...

همچنین پرسید: رسیدگی به اتهام دستگیرشدگان و تحقیق از آنها در صلاحیت چه مقامی است؟

گفتم: چون فرمانداری نظامی طبق ماده ۵ حکومت نظامی می‌تواند متهمین را بازداشت کند، اگر موافقت کنید، دادسرای نظامی اقدام کند.

نخست‌وزیر با این پیشنهاد موافقت کرد و افزود: تحقیقات را هرچه زودتر شروع کنید و پیش از ظهر امروز به من اطلاع بدهید قضیه چیست. آیا شاه هم در جریان بوده است؟

---

۱. سرتیپ دکتر شایانفر در ارتش ایران به خوشنامی شهرت داشت. پس از طی مراحل عالی تحصیلات نظامی، دوره دکترای حقوق را در دانشگاه «سورین» فرانسه به پایان رسانید. استاد کرسی حقوق در دانشکده افسری، عضو دادگاه عالی انتظامی در ارتش، دادستان فرمانداری نظامی در ماههای آخر نخست‌وزیری مصدق بود، و پس از کودتا از عضویت در دستگاه قضایی و نیز در دادگاههای فرمایشی نظامی خودداری نمود. در نتیجه اجباراً بازنشسته شد. وی به علت دفاع از متهمین واقعه ۱۵ خرداد و اعتراض به شکنجه متهمین، از وکالت منع و خانه‌نشین گردید.

در این موقع از دفترکار ایشان خارج شدم و عازم محل کارم گشتم. واقعه مهمی بود؛ بین راه فکر می‌کردم چه کسی را برای تحقیق از متهمین تعیین کنم... سرگرد اسماعیل علمیه را از مدت‌ها قبل می‌شناختم؛ مرد شریف، متهور و مطلعی بود. در پرونده متهمین نهم اسفند [۱۳۳۱] هم بازپرس بود و در آنجا وظیفه‌اش را با شجاعت و بی‌غرضی انجام داده بود. کما اینکه برای حسین علاء وزیر دربار وقت برگ احضار صادر کرده بود.[...] سرگرد علمیه با سرعت و دقت شروع به کار کرد و با صداقت تمام پرونده را تکمیل کرد، ولی کارش خیلی سنگین بود. به همین دلیل در صدد برآمدم از میان افسران مورد اعتماد به او کمک بدهم. این گروهی که انتخاب کردم عبارت بودند از ستوان دکتر عبدالله مؤدب میرفخرایی، سرگرد جمزاد و دیگری سرگرد سیاوش بهزادی که افسر باهوش و با استعدادی به نظر می‌رسید. همین بهزادی در دادرسی ارتش ماند و بعدها به درجه سپهبدی هم رسید، دادستان ارتش شد و رییس دادرسی ارتش هم شد؛ احکام زیادی را یا خود صادر کرد و یا تأیید کرد و عده‌ای از مخالفان رژیم گذشته را به جوخه اعدام سپرد و گروهی را به زندان‌های طویل‌المدت محکوم کرد. به هرحال، تعداد این گونه افسران در اداره دادرسی ارتش کم نبودند؛ معدودی هم بودند که شرافتمندانه عمل کردند و حاضر نشدند احکام «حسب‌الامری» صادر کنند.

سرگرد حسین فرجادی به عنوان دادیار انتخاب شد. تصمیم گرفتیم بازجویی از متهمین در محل دژبانی انجام شود. اینکه مرحوم دکتر علیمه در یادداشت‌هایش گفته است: در دژبانی نشستیم و صلاحیت خودمان را برای رسیدگی به پرونده متهمین کودتا بررسی کردیم، درست است. در اجلاس رسیدگی به این صلاحیت، سرهنگ ۲ علی امین‌پور، نماینده سازمان قضایی ارتش از طرف دکتر سجادی که رییس آن سازمان بود، حضور یافت. افسران نظریات خود را عنوان کردند و تأیید نمودند که فرمانداری نظامی صلاحیت رسیدگی به این پرونده را دارد.

برای شروع کار و [صدور قرار] بازداشت متهمین، نیاز به مدرک داشتیم. سرگرد فرجادی را نزد سرتیپ ریاحی فرستادم. رییس ستاد ارتش طی دستخطی موضوع کودتای شب پیش را نوشته و امضا کرده بود. این برگ اول پرونده بود. سرگرد علمیه شروع به کار کرد. به هر یک از افسران مأموریتی داد؛ دکتر میرفخرایی مأمور شد از بازداشت شدگان شب قبل به وسیله کودتاچیان، یعنی آقایان دکتر حسین فاطمی وزیرخارجه، مهندس حق‌شناس وزیر راه و مهندس احمد زیرک‌زاده نماینده مجلس شورای ملی، همچنین از سرتیپ تقی ریاحی تحقیق کند. آنها در یک منزل زندگی می‌کردند. سرتیپ ریاحی به من گفت: بعضی از وسایل او، از قبیل طپانچه و دوربین و مقداری اوراق شخصی‌اش را شب پیش از منزلش برده‌اند.

سرگرد جمزاد مأمور بازجویی از سرتیپ نادر باتمانقلیچ، از هیراد رییس دفتر شاه و سرهنگ ۲ زند کریمی بود. بازجویی‌ها دو روز طول کشید. افشاگری سرهنگ ۲ زند کریمی کارمان را آسان کرد. ابتدا دروغ‌هایی گفته بود و بعد قضیه روشن شد.

گزارش تحقیقات روز اول به نخست‌وزیر ــ مقارن صبح روز ۲۵ مرداد به قرارگاه نخست‌وزیر رفتم و نتیجه تحقیقات اولیه از دستگیر شدگان را به ایشان اطلاع دادم. این تحقیقات مربوط بود به صدور فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری و عملیات سرهنگ نعمت‌الله نصیری. هنوز سرهنگ ۲ زند کریمی اعتراف نکرده بود. بازجویی‌ها فقط درباره گفته‌های نصیری و سرهنگ ۲ آزموده دور می‌زد. دکتر مصدق نتیجه تحقیقات را با دقت مطالعه کرد و دستور داد به طور منظم ایشان را در جریان بگذارم.

اقاریر سرهنگ زند کریمی و افشای مداخلات آمریکایی‌ها ــ صبح روز ۲۷ مرداد بود. سرتیپ ریاحی رییس ستاد ارتش تلفن کرد و گفت: سرهنگ اخوی الان در اطاق من است. زند کریمی را بیاورید، حقایق را فاش خواهد کرد.

سرهنگ زند کریمی را از زندان با مراقب فرستادم نزد رییس ستاد. وقتی برگشت، سرگرد بهزادی بازجویی از او را ادامه داد. در این موقع زند کریمی اسراری را فاش کرده بود. علت به حرف آمدن او، در اثر اقرار سرهنگ اخوی، پس از ملاقات روز پیش او با رییس ستاد و ماجرای خودکشی او بود. [1] سرگرد علمیه که امور بازپرسی همه متهمین کودتا را اداره می‌کرد، هنوز از این موضوع خبر نداشت. سرهنگ اخوی در حضور سرتیپ ریاحی به زند کریمی می‌گوید: قضیه دیگر حاشا کردنی نیست. رییس ستاد قول داده اگر در کشف حقایق کمک کنیم، از مجازات معافمان کند...

زند کریمی قول می‌دهد که همه چیز را بگوید. از آنجا به زندان برگردانده شد و بازجویی از او ادامه یافت. در این مرحله از تحقیق، سرهنگ زند کریمی گفته بود: من رییس ستاد کودتا بودم و به اتفاق سرهنگ حسن اخوی، سرتیپ نادر باتمانقلیچ، سرهنگ عباس فرزانگان و یک سرهنگ آمریکایی در سفارت آمریکا درباره طرح اجرای کودتا مذاکره کردیم. قرار شد من با دیگر افسران تماس بگیرم و بگویم که موضوع نفت بین آمریکا و انگلیس حل شده است. چون مصدق ایستادگی و لجاجت می‌کند، باید با یک کودتا برکنار شود...

سرهنگ زند کریمی در ادامه اقاریر خود گفته بود: ابتدا با سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران و فرمانده تیپ کوهستانی تماس گرفتم و گفتم: اعلیحضرت می‌خواهد مصدق را برکنار کند. ما جمعیتی هستیم. من به دستور شاه آمده‌ام؛ می‌خواهیم شما هم با ما همکاری کنید.

اشرفی گفته بود: من قسم خورده‌ام به مصدق وفادار باشم و نمی‌توانم به طور علنی با شما همکاری کنم، اما موقع عمل، متعرضتان نمی‌شوم و تسلیم می‌شوم.

---

۱. متن نامهٔ سرتیپ ریاحی به مؤلف، در پیوست کتاب است.

زند کریمی با سرتیپ مدبر، رییس شهربانی هم به همین منوال تماس گرفته بود. مدبر هم مانند اشرفی وعده همکاری داده بود و گفته بود: می‌مانم تا موقع عمل...»

در این موقع تیمسار دکتر شایانفر با لحن غم‌انگیزی گفت:
«اشرفی از افسران ناسیونالیست بود؛ او قسم خورده بود؛ مورد اعتماد رییس دولت و رییس ستاد ارتش بود؛ فرماندار نظامی تهران بود؛ فرمانده یک تیپ هم بود. او با چنان قدرت و مسؤولیتی با کودتاچیان ساخته بود؛ اشرفی راه را برای شبیخون آنها هموار کرده بود...

من در ملاقات با دکتر مصدق گفتم: آقای نخست‌وزیر؛ این‌ها دیگر مورد اعتماد نیستند. پیرمرد که در آن روزها با دریایی از مشکلات دست به گریبان بود، گفت: همین‌طور است، ولی در این بحران چه بکنیم؛ ببینیم چه می‌شود...

نخست وزیر اشرفی، مدبر و چندتن دیگر را از کار برکنار کرد، ولی جانشینانشان کمتر از آنها خیانت نکردند...»

برگردیم به داستان تظاهر به خودکشی سرهنگ حسن اخوی؛
سرتیپ ریاحی پس از ملاقات با اخوی و تحت‌نظر قراردادن او، نزد نخست‌وزیر می‌رود و جریان را برای دکتر مصدق نقل می‌کند و تقاضا می‌کند بازجویی از او فعلاً متوقف گردد، زیرا مریض شده و اسهال گرفته است. نخست‌وزیر هم موافقت می‌کند که او را به بیمارستان ببرند.

همان روز در دیداری که با نخست‌وزیر داشتم، ماجرای حسن اخوی را آن طور که رییس ستاد به ایشان گفته بود، برای من نقل کرد و موافقت نمود بازجویی از او به بعد موکول شود.

اما راجع به اقاریر سرهنگ زند کریمی؛ او در دنباله افشارگری‌هایش گفته بود:
«... پس از دو جلسه مذاکره در سفارت آمریکا، تصمیم گرفتیم محل اجتماعمان را عوض کنیم؛ ابتدا در منزل سرهنگ عباس فرزانگان جمع شدیم؛ پس از چند جلسه که در آنجا طرح ریزی کردیم، برای اینکه حضورمان جلب توجه نکند، جایمان را عوض کردیم و به باغ سرتیپ باتمانقلیچ در کیلومتر ۱۹ جاده کرج رفتیم. در این محل که سرهنگ آمریکایی هم حضور داشت، درباره طرح اجرای کودتا بحث و مذاکراتمان را دنبال کردیم...»[1]

---

۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، مصاحبه مؤلف با تیمسار دکتر شایانفر، بهار ۱۳۶۶، صفحات ۵۹۸-۶۰۷.

www.chebayadkard.com

بخش ششم ــ طرح کودتای دوم

به رغم شکست کودتای ۲۵ مرداد، کرمیت روزولت به امید آنکه بتواند کودتای دوم و موفقی را به ثمر برساند، بی‌درنگ دست به کار اجرای طرح دیگری به شرح زیر گردید.

۱ ــ انتشار فرمان عزل مصدق و انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری به منظور آگاهی مردم و نیز در جهت جلب پشتیبانی افسران و فرماندهان یگان‌های رزمی و نیروهای انتظامی.

۲ ــ انتقال سرلشکر زاهدی به یکی از مخفی‌گاه‌های «سیا».

۳ ــ کوشش در جهت همراه ساختن فرمانده لشکر اصفهان و تیپ کرمانشاه و اعزام یگان‌هایی از عناصر رزمی آنها به تهران.

۴ ــ برپایی تظاهرات خیابانی به طرفداری از شاه.

انتشار فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری، برای توجیه کودتای موردنظر بود. مصدق این اقدام شاه را اصولاً برخلاف قانون اساسی و نیز از جنبه اصالت، فرمان را مردود می‌دانست.

مصدق درباره غیرقانونی بودن فرمان عزل خود از طرف شاه گفت:

«اگر بنا بود پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و نصب کند، مشروطیت معنی و مفهوم نداشت این همان کاری بود که قبل از مشروطیت سلاطین استبداد می‌کردند. [...] چنانچه به اصل ۴۴ قانون اساسی دقت و توجه کنید، معلوم می‌شود این اصل که در جمله اول خود می‌گوید «شخص پادشاه از مسؤولیت مبری است» و در جمله ثانی که «وزرای دولت در هرگونه امور مسؤول مجلسین هستند»، وزراء را مسؤول مجلسین نموده است. چنانچه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت مداخله

می‌کرد و مسؤول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و اگر دخالت می‌کرد مسؤول هم بود. هر شخص مسؤول کاری برخلاف وظیفه و مقررات نمود، باید مورد پرسش و مؤاخذه واقع شود. [...] در دوره فترت، یعنی فاصله بین مجلسی که مدت قانونی آن منقضی شده و مجلسی که باید بعداً افتتاح شود، اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد و خارجی‌ها فشار می‌آوردند و نظریاتی داشتند، استعفا می‌داد. چون مجلسی نبود که رأی تمایل بدهد، پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را موشح می‌کرد.

هیچ وقت دیده نشده که با حضور مجلس، پادشاه با فرمان، نخست‌وزیری را عزل کند؛ آن هم با آن تشریفات و با تانک و توپ و مسلسل دیگری را به جای او منصوب نماید. در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دستخط است و شب روز ۲۵ مرداد که آن ابلاغ شد، مجلس شورای ملی وجود داشت. پس از شبی که دستخط ملوکانه ابلاغ شد تا ساعتی که خانه من بمباران گردید، دولت این جانب رسمیت داشته است...»[۱]

مصدق درباره جعلی بودن فرمان شاه مبنی بر عزل خود گفت:

«... [وقتی] آن جناب افسر رییس گارد شاهنشاهی با احترام به منزل من آمد، فرمان را که دیدم تصور جعل کردم. معلوم بود سفید مهر را گرفته‌اند و سطرهای آخر را گشادگشاد نوشته بودند که سطر پر شود. ای کاش فرمان بود و نشان می‌داد، ولی روزی که خانه مرا بمباران کردند، این سند را هم از بین بردند...»[۲]

انتشار فرمان نخست‌وزیری زاهدی ــ چاپ و انتشار فرمان نخست‌وزیری زاهدی و ترتیب دادن یک مصاحبه مطبوعاتی به سهولت انجام گرفت. کرمیت روزولت در مورد تهیه رونوشت فرمان نخست‌وزیری زاهدی گفته است:

«... ما، به تعدادی رونوشت فرامین بخصوص فرمان نخست‌وزیری زاهدی نیاز داشتیم. «دیک» ماشین استنسیل و کاغذ آماده کرده بود؛ محسن طاهوبی (اسم مستعار سرهنگ فرزانگان) شروع کرد به تهیه رونوشت برداشتن از فرامین. چند برگ کپی از اصل فرمان‌ها را در اختیار داشتیم. [...] مقدار زیادی از فرامین را برای توزیع به برادران «بوسکو» دادیم، تعدادی هم برای دوستانمان نگاه داشتیم.»[۳]

---

۱. مصدق در محکمه نظامی، صفحات ۹۱-۹۲.

۲. نگاه کنید به تصویر فرمان نخست‌وزیری زاهدی و آشکار بودن اینکه ابتدا شاه آن را امضا کرده، سپس هیراد متن را نوشته است. (پیوست کتاب)

۳. کرمیت روزلت، ضدکودتا، صفحه ۱۷۹.

ترتیب انجام مصاحبه مطبوعاتی با دو تن خبرنگاران خارجی نیز فراهم می‌شود. اردشیر زاهدی رابط روزولت و یکی از جاسوسان «سیاه»، دو تن خبرنگار آمریکایی راکه در آن موقع در تهران بوده‌اند، به محل موردنظر می‌برد و در آنجا آنها را در جریان صدور فرمان عزل مصدق و نخست‌وزیری پدرش قرار می‌دهد.

دو تن خبرنگاران مزبور که در ۱۶ اوت (۲۵ مرداد ۱۳۳۲) به محل اختفای زاهدی برده می‌شوند، یکی «کنت لاو»، گزارشگر روزنامه نیویورک تایمز، و دیگری «دون شوبند»، خبرنگار خبرگزاری آسوشیتدپرس، بوده‌اند. کنت لاو که از چند روز پیش از کودتای ۲۵ مرداد در تهران بوده و چندی بعد مشاهدات خود را زیر عنوان «نقش ایالات متحد آمریکا در استقرار رژیم پهلوی در اوت ۱۹۵۳» به تفصیل شرح داده است، داستان دیدار آن روز خود را با اردشیر زاهدی بدین شرح نقل کرده است:

«... تشریک مساعی ایالات متحد آمریکا با هیأت هواداران شاه نخستین بار هنگامی توجه مرا جلب کرد که در پارک هتل از «جورگودوین» مأمور «سیاه» که به عنوان کارمند رسمی در سفارت کار می‌کرد، یک پیام تلفنی دریافت کردم. [...] آقای گودوین اندکی پس از اخبار ساعت هفت با مداد رادیو، تلفن کرد و تمایل مرا برای دیدار ژنرال زاهدی و آگاهی از آنچه واقعاً رخ داده جویا گردید. قرار شد در ساعت یازده صبح مرا برای دیدار ژنرال زاهدی که پلیس در تعقیبش بود، ببرند. «دون شوبند» نماینده آسوشیتدپرس و تنها خبرنگار دیگر آمریکایی حاضر در ایران نیز با من آمد.

ما را با اتومبیل به خانه یکی از مقام‌های رسمی سفارت [آمریکا] در شمیران بردند. در آنجا با اردشیر زاهدی ملاقات کردیم. زاهدی به ما گفت که پدرش بازاندیشی کرده و به این نتیجه رسیده که از لحاظ ایمنی مصلحت نیست در یک زمان معین، در مکانی مشخص حضور یابد و بنابراین نخواهد آمد. [...] وقتی به محل دیدار رسیدیم، اردشیر همراه صاحب‌خانه در اطاق‌نشیمن منتظرمان بود. همین که ما از دری که طرح فرانسوی داشت و به ایوان باغ باز می‌شد، وارد شدیم، او بی‌آنکه معرفی انجام شود، به «جورگودوین» خوش‌آمد گفت؛ که نشان می‌دهد که از پیش با هم آشنا بوده‌اند.

اردشیر درباره صدور دو فرمان توسط شاه با ما سخن گفت؛ سپس فرمان انتصاب پدرش را به سمت نخست‌وزیری، پس از نشان دادن به ما، تحویل صاحب‌خانه [مقام رسمی سفارت ایالات متحد که «لاو» نامش را فاش نمی‌کند] داد. میزبان فرمان را به اطاق مجاور که یک ماشین فتوکپی بزرگ در آن قرار داشت، برد. [...] همزمان با صحبت‌های اردشیر، دو نفر در اطاق دیگر یک دسته کپی از فرمان تهیه کردند. [ظاهراً آنها کارمند دولت ایالات متحد بودند. دلقک‌های ایرانی ما، حتی

قادر نبودند تبلیغات خودشان را هم تکثیر کنند.] هریک از ما مقداری از آنها را با خود به شهر بردیم. من سهم خودم را به استثنای یک نسخه که هنوز هم دارم، در پارک هتل پخش کردم. اواخر بعدازظهر خبر رسید که شاه و ثریا [همسر شاه] با هواپیمای شاه به بغداد پرواز کرده‌اند...»[۱]

خبر مصاحبه گزارشگران آمریکایی در اسرع وقت در روزنامه نیویورک تایمز و دیگر جراید آمریکا و اروپا انتشار یافت[۲]

عمیدی نوری، مدیر روزنامه داد درباره چاپ فرمان عزل مصدق و نخست‌وزیری زاهدی نوشت:

«... ظهر ۲۷ مرداد آقای مصطفی الموتی با تلفن اطلاع داد که در میان محتویات صندوق مراسلات، کلیشه‌ای هم با یادداشتی رسیده است. گفتم چیست؟ گفت: کلیشه فرمان اعلیحضرت دایر بر عزل دکتر مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری است. یادداشت هم به خط آقای اردشیر زاهدی است که من این کلیشه را به صندوق انداخته‌ام. دستور دادم فرمان را در وسط صفحه اول بگذارند توی کادر، با عنوان درشت.»[۳]

انتقال زاهدی به مخفی‌گاه «سیا» ــ فضل‌الله زاهدی پس از ترک مجلس شورای ملی در روز ۲۹ تیر ۱۳۳۲، در اختفا بسر می‌برد و با کرمیت روزولت فرمانده کودتا به طور منظم ارتباط داشت. روز ۲۳ مرداد، سرهنگ نصیری فرمان نخست‌وزیری او را در باغ مصطفی مقدم در اختیاریه، به او تسلیم کرد. زاهدی در همان محل خبر شکست کودتا را شنید و از آن جا به منزل سرهنگ فرزانگان منتقل گردید. روز ۲۵

---

1. Endless Enemies: The Making of an Unfreindly Word; by Jonathan Kwitny, Congdon and Weed, Inc., New York, 1984.

(این کتاب زیر عنوان: دشمنان بی‌شمار ــ چهره بی‌نقاب سیاست خارجی آمریکا، به وسیله آقای کریم زیانی ترجمه شده و در سال ۱۳۶۸ انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی آن را منتشر کرده است. متن بالا، از صفحه ۲۳۰–۲۳۱ کتاب است.)

2. Kennett Love, The American Role in the Pahlavi Restoration on 19 August 1953 (Unpubished Manuscript) P.32.

اردشیر زاهدی در «پنج روز تعیین‌کننده» از همکاری صادق نراقی و حبیب‌الله نوایی و یارافشار در مصاحبه با خبرنگاران خارجی، از یک مخفی‌گاه حومه تهران یاد کرده و افزوده است که روزنامه اطلاعات خبر آنوشتند پرس را در مورد مصاحبه‌اش، همان روز در سه ستون در صفحه اوّل خود چاپ کرد. (پنج روز تعیین‌کننده، صفحه ۳۷–۳۵).

۳. خاطرات عمیدی نوری، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۳۵.

مرداد، پیش از مصاحبه اردشیر با خبرنگاران، زاهدی به محل مطمئن‌تری، که به سهولت در دسترس کارگردان کودتا باشد، برده شد. اردشیر در یادداشت‌های خود از این محل نام نبرده، ولی کرمیت روزولت آنجا را اقامتگاه «زیمرمن» یکی از همکارانش معرفی کرده است. به گفته کارگردان کودتا «حُسن مخفی‌گاه جدید این بود که سه ساختمان با ستاد عملیاتی «سیا» فاصله داشت.» کار انتقال نیز به وسیله کرمیت روزولت انجام گرفت:

«من زاهدی را که یک پیراهن و شلوار کهنه پوشیده بود، کف اتومبیلم خواباندم و روی او را با پتو پوشاندم و به زیرزمین آن خانه بردم...»[۱]

سرلشکر زاهدی تا بعد از ظهر ۲۸ مرداد در همین محل بود و از آنجا، او را سوار تانک کردند و به باشگاه افسران بردند.

کوشش در جلب همکاری فرماندهان پادگان‌های خارج از تهران ــ در طرح اصلی عملیات پیش‌بینی شده بود که در صورت شکست کودتا، ستاد عملیات به یکی از پنج استان: آذربایجان، گیلان، کرمانشاه، خراسان و اصفهان منتقل شود و از آنجا به عنوان «ایران آزاد» عملیات تا سقوط مصدق ادامه یابد. پس از بررسی که در این زمینه به عمل آمد، اصفهان و کرمانشاه برای این منظور در نظر گرفته شد. از خصوصیات شهرهای مزبور، نزدیکی به تهران، امید به همکاری سرهنگ تیموربختیار فرمانده تیپ کرمانشاه و سرهنگ امیرقلی ضرغام، معاون لشکر اصفهان بود. انجام این مأموریت از سوی کرمیت روزولت به عهده سرهنگ عباس فرزانگان و اردشیر زاهدی واگذار گردید. آن دو، بعد از ظهر ۲۶ مرداد عازم اصفهان و کرمانشاه شدند.

«... مصطفی (اردشیر) برای جلب همکاری فرمانده لشکر اصفهان به آن شهر می‌رفت، محسن (فرزانگان) به همین منظور به کرمانشاه سفر می‌کرد. فرمانده نظامی آن شهر، مقادیری تانک و سلاح‌های سنگین در اختیار داشت. محسن، فرمانده پادگان کرمانشاه [سرهنگ تیمور بختیار] را که افسر جاه‌طلبی بود و به دنبال فرصت می‌گشت تا خود را به عنوان یک چهره برجسته و قهرمان ملی معرفی کند، بخوبی می‌شناخت...»[۲]

---

۱. کرمیت روزولت، ضدکودتا، صفحه ۱۷۶. ۲. روزولت، ضدکودتا، صفحه ۱۷۹.

اردشیر زاهدی و سرتیپ هدایت‌الله گیلانشاه در خاطرات خود گفته‌اند: «هدف از برقراری ارتباط با فرماندهان نظامی اصفهان و کرمانشاه این بود که سرلشکر زاهدی دولت قانونی خود را در یکی از شهرهای مزبور تشکیل داده و با اعلام استقلال یگان‌های ارتش و نیروهای انتظامی و نیز فرماندهان یگان‌های نظامی اهواز، خرم‌آباد و کرمان را هم که در شاه‌دوستی آنها تردیدی نبود، با خود همدست کرده جنوب را از مرکز مجزا کنیم و از آنجا تکلیف دولت مصدق را معین کرده، تهران را تصرف نماییم.»[۱]

اردشیر زاهدی در یادداشت‌هایش اقدامات دیگری را که در طرح عملیاتی پدرش درنظر گفته شده بود، بدین شرح توضیح داده است:

۱) انفجار سیستم راه‌آهن دولتی و ایستگاه فرستنده رادیو تهران.

۲) به آتش کشیدن مخازن نفت، بنزین و گازوئیل راه‌آهن.

۳) انفجار مخازن نفت و سوخت در داخل شهرها به منظور محروم ساختن دولت از مواد سوختی مورد نیاز.

۴) تخریب دو شاهراه جنوب که تهران را به دیگر نقاط متصل می‌کند. همچنین فلج ساختن تأسیسات صدور نفت از جنوب به تهران به طور موقت.

۵) قطع برق تهران با استفاده از همکاری عواملی که اردشیر زاهدی و مهندس شاهرخشاهی در مرکز نیروگاه تهران داشته‌اند.

۶) آماده ساختن ۶ تا ۱۰ فروند هواپیمای جنگی و بمب‌افکن و تعدادی خلبان ورزیده از نیروی هوایی به منظور استفاده از آنها در استان مورد نظر (ایران آزاد). این هواپیماها و خلبانان را سرتیپ گیلانشاه با همکاری سرتیپ [محمد] معینی، فرمانده وقت نیروی هوایی، آماده می‌کردند.[۲]

---

۱. احمدینی‌احمد و منصور اتابکی، پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران ۱۳۳۷؛ خاطرات سرتیپ گیلانشاه و اردشیر زاهدی، صفحه ۱۷۹.

۲. مؤلف در آن زمان با درجه سرگرد خلبان در نیروی هوایی خدمت می‌کرد و همراه با شماری از افسران طرفدار دولت مصدق مانند: سرگرد علی‌محمد وحیمی، سرگرد خلبان مرتضی انشانی، سرگرد خلبان منصور بهنگار، سرگرد خلبان مصطفی موسوی، سروان خلبان حسین هاشمی، سروان خلبان رضا محبی، سروان خلبان تقی گودرزی، سروان خلبان پورسعید و نیز گروهی از افسران مهندس و ستاد و درجه‌داران فنی، فعالیت‌های افسران وابسته به دربار را زیرنظر داشتیم. جوّ نیروی هوایی در آن روزها امکان هر نوع توطئه‌ای را علیه دولت مصدق ناممکن ساخته بود؛ به طوری که در روز ۲۸ مرداد، حتی نتوانستند یک ←